

امیر شیر علی خان اردوی بزرگ خود را تحت ریاست سردار محمد علیخان بمقاتله سردار جلو فرستاد و خود به تصرف کلات مشغول شد دو لشکر ییکدیگر تردیک شد پس از چند شلیک پیاپی که فاصله بین طرفین بانندک مسافتی رسید نخست سردار محمد علیخان سردار محمد امین خان پیغام داد که عمو جان توداعیه پادشاهی داری ومنهم میخواهم مملکت و سلطنت پدرم را زیاد کنم تقصیر سپاهیان بیچاره چیست اگر مردی ودعوی شجاعت میکنی بیا بمیدان تا من و تو شخصاً نبرد کنیم اگر تو بر من غالب آمدی هر آینه سپاه و توپخانه من از آن تو خواهد شد ، و اگر من بر تو غلبه کردم مملکت و سپاه تو ضمیمه سپاه و مملکت پدرم خواهد بود در این صورت خون مردمان بیگناه را نباید بگردن گرفت و آنها را بهم انداخت . بمحض رسیدن این پیغام سردار محمد امین خان که مرد غیور و شجاع و میدان طلب بود بفرستاده سردار محمد علیخان گفت برو برادرزاده جوان من بگو در نبرد با تو حاضرم بسم الله در آی بمیدان کارزار که مرد و نامرد شناخته شود این جواب عمو که برادر زاده رسید تنها از صف سپاه بجانب میدان تاخت درحائیکه تلوار برهنه بقصد جان عمویش در دست داشت از آن طرف هم سردار محمد امین خان تفنگچه سرقاشی را یا چخماق یا لا کشیده در دست گرفته بقصد جان برادرزاده سواره بر عرصه میدان تاخت و دو لشکر از جانب نگران سبقت آن دو نفر بودند که این دو نفر از گرد راه ییکدیگر رسیدند سردار محمد علیخان تلوار برهنه بگردن عمویش زد و سردار محمد امین خان تفنگچه حاضر را بسینه برادرزاده اش آتش داد هر دو از صدمه ییکدیگر ب خاک هلاک افتادند . (۱)

امیر شیر علی خان از این مطلب بطوری افسرده و پریشان شد که بیزارای از امارت و اقتدار جست و همه روزه بتأسف قتل پسر جوان و برادر جوان خود گریه و زاری بسیار کرد و نادم از کرده خود شد اما در عوض قندهار قهراً باطاعت امیر شیر علی خان درآمد .

در کتاب عین الوقایع این جنگهای داخلی افغانستان را مفصل نگاشته است اشاره به تمام آنها لزومی ندارد اینک خلاصه میکنم .

امیر شیر علی چندی افسرده و در دریای غم و اندوه گرفتار بود و مدت توقف او در قندهار طول کشید در این بین امیر عبدالرحمن خان فرزند سردار محمد افضل خان جمعی را دور خود گرد آورده بلخ را قبضه کرد و در این بین نسبت جنون با امیر شیر علی خان داده شد و این خبر شهرت عجیبی پیدا نمود در این بین سکند شمال افغانستان عموماً با امیر عبدالرحمن خان گرویدند سردار محمد اعظم خان نیز با عده جنگی باو ملحق شد در سال (۱۲۸۱ قمری ۱۸۶۵ میلادی) کابل را متصرف شدند .

این پیش آمدها و فتح کابل بار دیگر امیر شیر علی را بحرکت آورد عده متواری شده قشون خود را از نو جمع آوری نموده بطرف کابل روان شد در محل شیخ آباد این دو لشکر بهم رسید جنگ سختی بین آنها در گرفت در نتیجه امیر شیر علی شکست خورده متواری شد و اردوی او بدست امیر عبدالرحمن خان افتاد و سردار محمد افضل خان پدر امیر عبدالرحمن خان که در بند امیر شیر علی خان بود آزاد شده دو برادر افضل و اعظم با يك برادر زاده امیر عبدالرحمن خان فاتحانه بکابل ورود نموده سردار محمد افضل خان را با امارت افغانستان اعلان نمودند .

سردار محمد اعظم خان مرد مجرب و کار آزموده بود در زمان حیات مرحوم دوست محمد خان در قضایای سیاسی طرف شور و مشورت او قرار میگرفت . در این موقع حقا امارت حق او بود ، ولی از آنجائیکه محمد افضل خان بزرگتر بود ، بعلاوه تمام فداکاریها را هم امیر عبدالرحمن خان می نمود ، صلاح در این بود ، که محمد افضل خان با امارت افغانستان انتخاب شود .

مؤلف عین الوقایع جزو سوانح این ایام (۱۲۸۱ قمری - ۱۸۶۵ میلادی) چنین

مینویسد :

در این تاریخ محمد اعظم خان شکایت زیادی از انگلیسها داشت از بد رفتاری و سوء سلوک رجال دولت انگلیس ناراضی بود ، و حال آنکه در عهد مرحوم دوست محمد خان واسطه دوستی بین پدرش با انگلیسها همین سردار بود ، و در زمان بلوای هندوستان عموم اهالی پنجاب مایل باطاعت و تبعیت دوست محمد خان بودند ، که کمافی السابق ضمیمه افغانستان بشود سردار محمد اعظم خان رأی نداد و نگذاشت استدعای آنها قبول شود . .

امیر شیرعلی خان پس از شکست و فرار چندی در قندهار بود و در ربيع الاول ۱۲۸۴ هجری قمری با یکصد هزار نفری بایران فرستاده شد. در موقعی بود که شهریار ایران در ظاهر بعزم زیارت مرقد حضرت رضا عازم خراسان بود. راجع بمسافرت محمد یعقوبخان بایران و رسیدن او بحضور پادشاه در مشهد. شرحی در سفرنامه خراسان ناصرالدین شاه در تاریخ ۱۲۸۴ هجری قمری جزو اخبار سیزده ربيع الاول ۱۲۸۴ مینویسد :

«ظهير النوله بار جسته سردار محمد يعقوبخان والی هرات را که بعبه بوسی آستان مهر لمعان آمده بود با تمام بزرگان و اعیان هرات و افغانستان بحضور مبارک مشرف ساخت سردار بظالار خسروانه احضار شده، بعد از ادای تعظیم و تکریم زبان بدعا و ثنای وجود عالی جود ملوکانه گشوده معروض عاکفان حضور آقدس شهریاری داشت که سبب از این شرفیابی اظهار چاکری و اطاعت و انقیاد و ارادت است، هرگاه رأی بیضا ضیای خسروانی اقتضا فرماید این بنده را در رکاب اتور بخدمت دینگرافتخار فرمایند در نهایت شاکر و مسرور خواهد بود. اعلیحضرت همایون شاهنشاهی سردار معزی الیه را مورد توجه و تفقد خسروانه داشت چنین مقرر داشتند :

«سردار - خاطر همیون ما همواره از ملاقات امثال شما چاکر زادگان حقیقی و دولتخواهان صمیمی خورسند و محظوظ است، و در نهایت مشعوف و مسرور هستیم که سردار شیرعلیخان را مانند شما پسری عاقل و رشید و خیرخواه و صدیق است که شایسته رجوع هر خدمت و مستحق اعطای هر گونه نعمت باشد و اگر چه همه وقت طالب آن هستیم که شما را حاضر حضور ببینیم و مورد الطاف موفور داریم ولیکن از آنجا که ولایت هراترا همیشه چون شما والی ذی شأن و حاکمی کامل و کاردان لازم است خاطر خطیر مبارک را بدان راضی میداریم که شما از رکاب دور باشید و در انتظام امور سرحد و آسودگی رعیت و ملت آتصفحات بکوشید، و باعث آسایش دعا گوین و و چاکران دولت گردید. «سردار بشکرانه این خطاب لطف آمیز شکر مزاحم و عنایت شاهنشاهان را بجای آورده و اعلیحضرت پادشاهی بجانب ظهير النوله و «محمد رحیم خان قاجار توجه فرمود مقرر داشتند خوانین و اعظام افغانه را در خاکپای همایون

معرفی نمایند پس ایشیک آقاسی باشی ایشانرا بدین موجب در حضرت همایونی معرفی نموده هر یک بفرآخور حال خویش بتوجه و عنایت از اندازه بیش بهره یاب و مفتخر آمدند . «

در اینجا اسامی عده ای از اعیان و اعظام افغانستان و هرات و خوانین و سرکردگان و رؤساء و بزرگان را ذکر نموده و علاوه میکند :

«همراهیان سردار اضافه بر آنانیکه معروض اقتاد معادل هشتصد نفر سواره و پیاده بودند . «

سردار یعقوبخان جوانی بسن بیست سال آراسته بعقل و کمال است سیمائی نیکو و وضعی مؤدب و آراسته دارد ، نظر باز دیدار امیدواری و افتخار سردار یعقوبخان یک توپ سرداری مقول دوز اعلی از جامه خانه خاص در حق ایشان مرحمت شد و بعضی عطوفت ملوکانه بتوسط محمد تقیخان پیشخدمت خاصه از مشارالیه احوال پرسى کرد و عکاسباشی را مقرر داشتند که عکس سردار و همراهانش را انداخته بحضور مبارک بیاورد . « (صفحه ۲۸۹ تا ۲۹۳) در صفحه ۲۹۴ مینویسد :

«بهننگام ظهر امین الدوله و ظهیر المولد و دبیر الملک با سردار بهادرخان و یعقوبخان شرفیاب حضور مبارک گشته چون ایشان مرخص شدند بهادرخان در ثانی مشرف گشته پیشکش والی هرات را که رأس اسبان ترکمان ممتاز و در دست یراق تپ طلا و ده طاقه شال کشمیری و چند توپ آقاری اعلا و غیره بود بخاکپای مبارک تقدیم نموده مقبول خاطر مرحمت مظاهر ملوکانه گشت و بهادرخان بعواطف خسروانه مفتخر و سرافراز آمدند . «

در صفحه ۲۹۵ مینویسد :

«در این شب امین الدوله بر حسب امر همایونی ، والی هرات و سران و بزرگان افغانرا میهمان طلیعه لوازم میزبانی را بنحویکه در خور و در نهایت لایق و سزاوار بود معمول داشت .

در هیجدهم ربیع الاول ۱۲۷۴ که ناصرالدینشاه عازم چمن قهقه بود در خارج شهر سردار یعقوبخان که باتمام سواران صف کشیده بودند یکبار دیگر رکاب ظفر

انتساب را زیارت کرده و شکر عنایت و مراحم اعلیحضرت همایون شاهنشاهی بجای آورده بسمت مقصد و اوطان خویش معاودت نمودند . (صفحه ۲۹۹) .

در عین الوقایع جزو سوانح سال ۱۲۸۴ هجری و قمری (۱۸۶۷ میلادی) مینویسد :
 « سردار شاهنوازخان و سردار اسکندر خان پسران سردار سلطان احمدخان که از کابل و راه سیستان ورود کرده بودند توسط **منظف الدوله** بین راه طهران برکاب همایونی پیوسته بودند با موکب همایونی بمشهد آمدند سردار محمد یعقوبخان هم نایب شد در وسط شهر منزل دادند و اعلیحضرت شهریار ایران نهایت مرحمت مهربانی را در باره آحاد و افراد و سرداران و بزرگان افغانه مبذول داشت و اسب کهری از کمند خاصه سردار محمد یعقوب خان بذل فرموده و در این روزها **فتح الله بك فیروز گوهی** که از همراهان محترم سردار محمد یعقوبخان بود ضمناً سردار شاهنوازخان قول همراهی در تسخیر هرات داد و او را مطمئن نمود و تشویق در حرکت از مشهد و عزیمت بسمت هرات نمود آنهم شبانه از راه تربت حیدریه متوجه هرات شد . سردار محمد یعقوبخان خبر یافته معجلاً بدون اینکه اجازه حاصل نموده باشد از راه **سنگ بست** بسمت هرات عازم شد و از بین راه **عریضه** بحضور شهریار ایران فرستاد که حرکت بی اجازه من بجهت این کردار سردار شاهنوازخان بود اکنون خدا حافظی از حضور مبارک میخواهم . اعلیحضرت شاه از خیالات بیهوده سردار شاهنوازخان خیلی متعجب شده و امر بگرفتاری فرمود سهیوم فاصله او را تربت حیدریه دستگیر نموده تحت الحفظ بمشهد فرستاد .^(۱)

قول و مساعدت پادشاه ایران ، به محمد یعقوبخان ، روح تازه بقالب افسرده امیر شیر علیخان دمید ، جدیت و جتیش او برای بدست آوردن امارت افغانستان ، از این بعد زیاد میشود ، در این موقع است ، که دولت انگلیس متأسف است چرا در معاهده پاریس ۱۸۵۷ میلادی بین ایران و انگلستان ، ماده یافصلی وجود ندارد ، که بتواند در این تاریخ ، از دخالت ایران در امور افغانستان ، جلوگیری کند . مقصود از این متأسف ، این است که چرا در آن تاریخ این پیش بینی نشده ، از اینکه اگر خود امیر

افغانستان و مات افغان خواهند از دولت ایران اطاعت نموده جزء قلمرو ایران شوند، شرطی در معاهده دولتین وجود ندارد که دولت انگلیس، بموجب همان شرط مانع از الحاق افغانستان بایران شود. (۱)

در همین تاریخ است که سیاست عدم مداخله انگلیس در امور داخلی افغانستان تغییر میکند، و نسبت بدولت ایران متغیر شده، بجلب امیر شیرعلیخان اقدام میکند، و در این تاریخ است که بدلرد لارنس اعتبار مخصوص داده میشود، بافغانهایی که تمایل بدولت ایران نیستند پول و اسلحه بدهند، و دولت ایران را تحت ضمیمه قرار داده و در خلیج فارس علناً اظهار مخالفت میکنند در قضیه بحرین دخالت نموده به سیرق ایران بی احترامی میشود که شرح تمام اینها در فصل بعد خواهد آمد. (۲)

اما بقیه داستان جنگهای داخلی افغانستان، بعد از مراجعت سردار محمد یعقوبخان از مشهد، در این موقع با جدیت مخصوص پدر و پسر هر دو بیجمع آوری لشکر کوشش میکنند، و یک اردوی منظمی تشکیل میدهند و با محمد افضلخان و محمد اعظمخان و امیر عبدالرحمن خان بنای جنگ و ستیز را شروع میکنند، این بار همدجا فتح و فیروزی با امیر شیرعلیخان است، چونکه شهرت پیدا میکند که شهریار ایران یا امیر مذکور موافق و مساعد میباشد.

مقارن این احوال، محمد افضلخان وفات میکند، و سردار محمد اعظم - خان با موافقت امیر عبدالرحمن خان بامارت افغانستان تعیین میگردد و سکه بنام او زده میشود.

اما از آنطرف امیر شیرعلیخان باتکای دولت ایران قدرتی بهم زده بیش میآید رشادتهای امیر عبدالرحمن خان و فداکاریهای رؤساء کابلی توانست این بار از هجوم و حمله امیر شیرعلی و محمد یعقوبخان جلوگیری کند، بالاخره مغلوب امیر شیرعلیخان شد پسر برادر او و عمو، باعدمای از طرفداران خودشان بطرف ایران رهسپار میشوند و هرچه شمال دولت انگلیس آنها را بخاک هندوستان دعوت کردند مغبول

(۱) رالنسون: انگلیس - روس در شرق، صفحه ۱۹۳ و صفحه ۲۶۲.

(۲) رالنسون صفحه ۱۱۰، ایضاً دادویل تاریخ هندوستان جلد ششم صفحه ۴۰۶.

بیقتاد^(۱) ناچار از راه نوشکی متوجه سیستان شدند ، در سیستان از آنها پذیرایی کاملی شده ، با احترام عازم مشهد میشوند ، در آنجا نواب حشمت الدوله ، بامر شهربار ایران پذیرائی و مهمانداری خوبی درباره آنها مبذول میدارد ، و چندی در مشهد متوقف میشوند و بعد از چندی سردار عبدالرحمن خان از والی خراسان ، در خواست میکند بطرف ترکستان برود و مقبول میافتد ، و سفارش لازم برای او نوشته شده که سرحداران با او مساعد باشند و امیر محمد اعظم خان نیز عازم طهران میگردد ، و در سال ۱۲۸۷ هجری (مطابق ۱۸۷۰ میلادی) در شاهرود مریض شده بندرود زندگانی گفت و در همانجا مدفون گردید.

اما امیر شیرعلیخان در این هنگام فاتحانه وارد کابل گردید ، در تمام افغانستان برای این فتح که نصیب امیر شیر علیخان شده بود جشن های بزرگی گرفته شد ، چراغانی مفضل نمودند . باردیگر امیر شیرعلیخان صاحب قدرت و نفوذ در تمام مملکت افغانستان گردید ، در این هنگام است که مجدداً انگلیسها بدامیر شیر علیخان نزدیک شده او را جلب مینمایند زیرا که فتوحات این بار امیر شیر علیخان بواسطه نفوذ و مساعدت معنوی دولت ایران بوده اگر بدینمنوال میگذشت امیر شیر علیخان کاملاً مطیع دولت ایران میگردد و سردار محمد یعقوبخان که در مسافرت خراسان طرف توجه پادشاه ایران شده بود در این عقیده باقی بود که باید افغانستان در تحت اطاعت دولت ایران قرارگیرد و بهمین نظر بود که بین پندرو پسر دسر همین موضوع بهم خورد و اختلاف پیدا شد در نتیجه سردار محمد یعقوبخان قهراً از پیش پندرو بیرون آمد بهرات رفت و بایک رشادت و شجاعت مخصوص در تحت اطاعت و اوامر دولت ایران والی هرات شد و هر قدر قشون و استعداد نیز از کابل برای سرکوبی او فرستادند تمام آنها مغلوب گردیده بکابل مراجعت نمودند و محمد یعقوبخان در هرات با استقلال تمام حکومت مینمود^(۲)

(۱) عین الوقایع صفحه ۱۶۵

(۲) - در این تاریخ بازمذهب شیعه در هرات رونق گرفت و بساختن تکایا اقدام نمودند

و تکیه معروف حاجی ملا محمد سادق، در این ایام ساخته شد. عین الوقایع صفحه ۱۶۶.

در این تاریخ ۱۲۸۷ هجری (مطابق ۱۸۷۰ میلادی) روابط حسنه بین امیر شیرعلیخان و حکومت هندوستان طوری که انگلیسها آرزو داشتند از نو برقرار شد. (۱) والی بودن هرات تحت نفوذ دولت ایران و مطیع بودن والی آن بشهریار ایران مخالف صلاح دین و منافع دولت انگلیس بود، بهر وسیله که لازم بود میبایست هرات از تحت نفوذ دولت ایران خارج شده ضمیمه قلمرو افغانستان گردد، وبا بودن سرداری مانند امیر یعقوبخان والی، ممکن نبود این کار انجام گیرد بنا بر این چون بزور ممکن نشد این سردار رشید را مطیع گردانند لازم شد از راه خدعه و تزویر داخل شده این جوان لایق را بکابل دعوت نمایند، این حيله مؤثر واقع شد امیر یعقوبخان دعوت پدر را قبول کرد، وقت رفتن محمد ایوب خان برادر خود را جانشین قرار داده خود بکابل عازم شد، بمحض ورود مورد غضب امیر شیر علی واقع شده گرفتار و محبوس گردید، بهادرخان معروف که در جزو وقایع خراسان شرح او گذشت و در واقع همه کاره محمد یعقوبخان بود بحکم امیر شیر علی خان مقتول گردید. همینکه این خبر، سردار محمد ایوبخان رسید فوق العاده از این پیش آمد متألم شد، او نیز مانند برادر برضد پدر قیام کرد.

امیر شیر علی از این واقعه باز متوحش شد، یکعده از بزرگان کابل را برای استمالت او بهرات فرستاد، از آن جمله شیردل خان ایشیک آغاسی بود، پس از ورود به هشت فرسنگی هرات سردار محمد ایوبخان به تصویب امناء خود فرستاد مشارالیه را دست بسته باسب لانگری سوار کرده بشهر هرات وارد کردند و از آنجا تحت نظر بکوهستان ایران فرستاد. (۲)

این خبر که بامیر کابل رسید، غضب ناک شده امر داد هرات را بقهر و غلبه تصرف کنند، همینکه قشون کابلی، نزدیک هرات رسید، سردار محمد ایوبخان صلاح در جنگ ندیده با چند نفر از خواص خود بجانب مشهد متوجه شد و هرات نیز برای امیر-شیر علی مسلم گردید.

(۱) تاریخ زندگانی لردلارنس جلد دوم.

(۲) عین الوقایع صفحه ۱۷۶

در این هنگام است که امیر شیر علی از طرف فرمانفرمای هندوستان دعوت
میشود و در محل انباله، بین این دو نفر ملاقات دست میدهند و قرار داد لازم بین آنها
برقرار میگردد، و در مراجعت سی هزار دست اسلحه و ملبوس نظام جهت عساکر
افغانستان بقیمت مناسبی بدست می‌آورد، و سپاه کابل را با همان اسلحه و لباس انگلیسی
مسلح مینماید.

قدرت و نفوذ امیر شیر علیخان بعد از این ملاقات خیلی بالا گرفت و بعد در
لقب **معین الدوله** ملقب ساخت، دستگاه سلطنت برپا کرد، برای ازاله آشوب
مملکت چهار وزیر معین نمود و یکی از آنها را لقب **ضلع اعظمی** داد و این لقب
در مهریکه برای خود نقش کرده بود این عبارت در آن حک شده بود: **ضلع اعظم**
افغانستان.

علاوه بر اینها، اصول نظام دولت انگلیس را هم در افغانستان ایجاد کرد، کتاب
و دستورهای نظامی دولت انگلیس را بزبان افغانی ترجمه کرده و در میان قشون افغانستان
معمول داشتند، و قشونهای سواره و پیاده برطبق آن مشق میکردند. (۱)
در عرض چند سال روابط و مراوده فرمانفرمای هندوستان با امیر شیر علی در
بازدید گذاشت و مدام تعارفات بود که بین آنها ردوبدل میشد. این ترقیب تا سال
۱۲۹۵ هجری قمری (مطابق ۱۸۷۸ میلادی) ادامه داشت و پس از آن باز سیاست
دولت انگلیس نظر بمصالح هندوستان و قضایای دیگر نسبت بد افغانستان تغییر کرد
و این نیز در اثر پیش آمدها و اتفاقات سیاسی است که باید به آنها اشاره شود و در فصل
بعد خواهد آمد.

(۲) در این تاریخ پادشاه ایران براهنمائی میرزا حسین خان نهبسالار در پایتخت
های اروپا سیاحت مینمود و در انگلستان از او پذیرائی شایان بعمل می‌آمد شرح آن بیاید.

فصل سی و هفتم

روسها در ممالک آسیای مرکزی

در جلد دوم تاحدی سیاست دولتی روس و انگلیس در آسیا اشاره شد، سوانح و اتفاقات آن ایام، تاملح ۱۸۵۶ که در خانمه جنگ کریمه بود شرح داده شده است. برای اینکه رشته سخن بدست خواننده افتد، بطور مختصر با اتفاقات چند سال گذشته اشاره میشود.

از اوایل قرن نوزدهم میلادی، دولت انگلیس بخوبی حس کرده بود که در آسیا حریف میدان روسها نیست، ولی مهارت و مال اندیشی رجال انگلستان بوسائل ممکنه از پیشرفت آنها جلوگیری میکرد. اگر در آسیا حریف آن دولت نبودند ولی دست بندی دولت انگلیس در اروپا سد محکمی در جلو پیشرفت دولت تزاری ایجاد مینمود با اینکه فرصت های بسیار و بموقعی برای روسها پیش می آمد ولی انگلیسها آن فرصت ها را بدو وعده های خشک و خالی از دست آنها میربودند.

در ثلث اول قرن نوزدهم میلادی، دولتی ایران و عثمانی در اثر تحریکات رجال سیاسی انگلستان بدست نظامیان روس صدمات بی شماری دیدند، و هر دو ضعیف شدند، در نتیجه، هر سه دولت، یعنی روس و ایران و عثمانی هتوجه شدند، سیاست دولت انگلیس برای نفع خویش این سه دولت را بجان هم انداخته است و یک دشمنی بسیار

خطرناکی بین آنها ایجاد نموده است .

اگرچه فهم این سیاست غدار قریب سی سال طول کشید ، و هر سه دولت بین این سالیان دراز این حقیقت را درك کردند ، و دوستانه با هم کنار آمدند ، در نتیجه نفوذ دولت انگلیس در این ممالک بکلی از بین رفت .

در سال ۱۸۴۲ دست عمال سیاسی انگلیس از ایران و عثمانی و افغانستان و ترکستان بکلی کوتاه شد ، و رجال سیاسی و نظامی انگلستان برای هدایت این ممالک کنار ماندند .

در اروپا نیز دسته بندی بر ضد دولت روس در آن تاریخ عملی نبوده ، چونکه دولت فرانسه از پیش آمدهائی راجع بمصر نسبت بانگلیسها غضبناک بود . دولتین آلمان و اطریش نیز نمی توانستند در آسیا کمکی بدولت انگلیس انجام دهند که از تردید شدن روسها بممالک آسیای مرکزی جلوگیری شود . در واقع در این تاریخ انگلیسها از این حیث بکلی بیچاره شده بودند . یگانگه طریقی که برای چاره خطر روسها باقی بوده همانا نیرنگهای سیاسی است که در بکار بردن آنها رجال سیاسی انگلستان همیشه مهارت حیرت انگیزی از خود نشان داده اند . در این تاریخ نیز مهره سیاست را خاها رانه بطور مؤثری حرکت دادند ، و نتیجه آن این بود که سال ۱۸۴۴ نیکلای اول امپراطور روس را بلندن دعوت نمودند .

دولت انگلیس پذیرائی کلملی از امپراطور روس در لندن بعمل آورد و امپراطور روس با تردید بدین (۱) در باب اوضاع مترزلل امپراطوری عثمانی مذاکره کرد و پیشنهاد نمود هر گاه امپراطوری عثمانی رو با ضمه حلال گذاشت دولتین روس و انگلیس با هم شور خواهند نمود ، چه رویه عملی باید اتخاذ شود و يك قرارداد جوانمردانه (۲) راجع

(1) Lord Aberdeen .

(2) The Tsar proposed that in case of Turkish collapse, Russia and England should consult as to what should be done. Gentlemen's agreement to this effect.

(An Inceylopaedia of world History. By W. L. Langer. P. 333)

باین موضوع برقرار گردید .

در این تاریخ محرك اصلی دعوت دولت انگلیس از امپراطور روس بلندن این بود که نمایندگان سیاسی و نظامی روسها در کابل پیدا شده بودند و در خلیج استراباد و جزیره آشوراده پناهگاه نظامی برای خود تهیه کرده بودند ، هیچ بعید نبود يك اتحاد سری هم بین دولتین ایران و روس ایجاد شده امیر کابل نیز باین اتحاد دعوت شده باشد .

هرگاه این اتحاد صورت عمل بخود میگرفت نفوذ سیاسی و قدرت نظامی دولت انگلیس در هندوستان متزلزل میگردد ، چونکه در این تاریخ دولت انگلیس غیر از هندوستان در سایر ممالک آسیا نفوذ سیاسی و نظامی خود را از دست داده بود .^(۱) در بلندن سیاسیون ماهر انگلستان امپراطور روسیه را با بخششهای فراوان البته از ممالک عثمانی و ایران ، راضی و خوشحال نموده بقول خودشان با قرارداد «جوانمردانه» روانه اش کردند . اما در باطن مشغول نقشه شدند که در نقاط دیگر جهان چائیکه کشتی جنگی انگلیس بتواند بسهولة در آنجا قشون پیاده کند و با کمک يك یا دو دولت اروپائی جنگ را در موقع مناسبی آغاز کند .

مساعدتهای جدی دولت انگلیس با ناپلئون سوم و رساندن او بتاج و تخت فرانسه همه برای این بود که قوای نظامی فرانسه را بکمک خود در جنگ با روسیه آماده کند .

برگزیدن میرزا آقاخان توری بصدارت ایران و تحبیب دوست محمدخان و رساندن او بامارت افغانستان برای همین مقصود بود .

(۱) سر هنری راولنسون در سال ۱۸۷۵ بسوانح این ایام اشاره کرده گوید :

« ما هنوز هم از شکست نظامی و از دست دادن نفوذ سیاسی خود در این ممالک در رنج

و عذاب هستیم . « اینك عین عبارت خود او :

(.. still more in regard to its effect on our 'prestige' from which indeed we are still suffering . (England and Russia in the East.) By Sir Henry Rawlinson. P. 142)

موقع مناسب جنگ با روسیه رسید ، قوای نظامی فرانس ، با قوای جنگی انگلیس ، دست بدست داده روسها را در جنگ کریمه کک و افری زدند و سرودست آنها را شکستند و به آرزوی خود رسیدند و دولت روس را برای چندی فلج کردند و حرکت آنها را بطرف ممالک آسیای مرکزی عقب انداختند .

برای انگلیسها در ایران و هندوستان گرفتاریهایی پیش آمد که از آن جمله جنگ با ایران و انقلاب هندوستان بود ، اما روسیه شکست جنگ کریمه را زود جبران کرد ، مقاومت شیخ شامله در قفقاز درهم شکست ، راه خود را بممالک آسیای مرکزی باز نمود ، بقول رالنسون ، بعد از رفع غائله شیخ شامله در مقابل روسها از رود ارس ، تا سند و برای رسیدن آنها به هندوستان مانعی وجود نداشت .

سرهنری رالنسون در کتاب خود راجع سیاست روس و انگلیس در شرق گوید :
 « ما روسها را در اروپا شکست دادیم و ارکان قدرت و نفوذ آنها را در میان ملک اروپا متزلزل کردیم ولی در میان آسیا نتوانستیم از شهرت و اقتدار آنها بکاهیم . در صورتیکه در آسیا نیز میبایست ضربت سختی از ما چشیده باشند تا حال نچشیده است . هر گاه در جنگ کریمه یکمده قشون انگلیس را بجای قشونهای عثمانی بکار برده بودیم و عده کافی بکمک داغستانها فرستاده بودیم (۱) بدون هیچ اشکالی ایالات ماوراء قفقاز همشان از تحت نفوذ روسها خارج شده بود در این باب چندین نقشه مفید در سال ۱۸۵۵ دایر بعملیات جنگی در قفقاز ، تهیه شده به لرد کلارندون (۲) پیشنهاد شد ، متأسفانه

(۱) Sir Richard Francis Burton این شخص یکی از رجال معروف انگلستان است ، فارسی و عربی را بخوبی میدانست ، کتاب الفلایل را از عربی در ۱۶ جلد یا انگلیسی ترجمه نموده است در میان ایرانیان و اعراب بنام الحاج عبدالله بوشهری معروف است حتی هموطنان وی نیز او را بانگلیسی بودن نمی شناختند در زمان جنگ کریمه لرد پالمراستون او را مأمور کردستان نمود ، وی نیز در آنجا يك عده چهارهزار نفری از کردها را آماده نمود که رفته بشیخ شامله ملحق شوند ، فقط چیزیکه مانع اجرای این نقشه شد همانا خاتمه جنگ کریمه بود (تاریخ زندگانی ریچارد برتون)

در این تاریخ وزیر امور خارجه انگلستان بود Lord Clarendon (2)

عناد و حسادت دولت فرانسه مانع از اجرای آنها گردید . دلیل آنها این بود که فرانسویها اظهار میکردند نتیجه این جنگها تماماً به نفع دولت انگلیس است فقط فداکاری و تلفات قشون نیب قوای فرانسه میباشد . (۱)

در سال ۱۸۴۲ فرصت خوبی بدست روسها افتاده بود که باسانی میتوانند در آسیای مرکزی برای خود دوستان ثابت بدست آورند ، از آنجائیکه هیچوقت سیاست عاقلانه درپیش نداشتند ، پیوسته مفتون بخششهای فراوان رجال دولت انگلیس واقع میشدند که همیشه از ممالک دیگران بقل و بخشش مینمود ، همینکه زمینه را حاضر میکرد ، فوراً تمام آن عهد و میثاق را که بسته بود زیر پا میگذاشت و طرف را ذلیل و بیچاره میساخت .

نیکلای اول امپراطور روس ، در مدت بیست سال اول سلطنت خود ، خدمات زیاد بدولت انگلیس انجام داد ، با فشار نظامیان خود بممالک اسلامی ایران و عثمانی ، قوای نظامی آنها را درهم شکست ، وقتی که متوجه خطاهای خود شد با هر دو دولت ایران و عثمانی روابط حسنه ایجاد نمود . در نتیجه دول اسلامی نفوذ سیاسی و اعتبار نظامی انگلیس را ازین بردند .

در سال ۱۸۴۴ میلادی که دولت انگلیس نیکلای اول را بلندن دعوت نمود ، نفوذ دولت انگلیس در ممالک آسیای مرکزی بکلی از بین رفته بود لرد ابردین که قرارداد جوانمردانه‌ای با امپراطور روس در میان نهاد همان لرد معظم که در سال ۱۸۵۴ که صدراعظم انگلستان بود بدولت روس اعلان جنگ داد . در این جنگ قوای نظامی روس که سی سال تمام نیکلای اول در ایجاد آن کوشیده بود و يك قوه فوق العاده نظامی در اروپا بشمار میرفت در مدت بیست و يك ماه در هم شکست و خود امپراطور روس نیز از غم و اندوه این پیش آمد درگذشت . (۲)

(1) England and Russia in the East (By Sir Henry Rawlinson P.272)

(۲) جنگ کریمه : در بیست و هشتم مارس ۱۸۵۴ انگلیس و فرانسه بدولت روس

اگر چه روسها در جنگ کریمه شکست خوردند ولی نقشه خودشان را در آسیای مرکزی از دست ندادند همینکه دولت انگلیس را در هندوستان گرفتار دیدند با اجرای نقشه‌های دیرینه خودشان شروع کردند. در این تاریخ دیگر هیچ نگرانی نداشتند. در آسیای بی‌آب و علف و قسمت‌های سوزان ترکستان را بایک سرعت فوق‌العاده عبور نموده خود را بجلگه‌های وسیع و حاصل‌خیز اوزبک‌ها رسانیدند.

در سال ۱۸۵۸ صاحب‌منصب معروف روسها جنرال **اگناتیوف** (۱) مأمور گردید که باز در همان سال هیئت‌های علمی تشکیل داده بهرات فرستادند. **خانیکوف** (۲) بعدها شهرتی پیدا کرد مأمور تحقیقات جغرافیائی شرقی نواحی ایران شد (۳) حال دیگر برای روسها اسباب‌گرا آماده بود. از اوضاع و احوال این ممالک اطلاعات کافی در دست داشتند. از عده قوای جنگی و جمعیت هر قسمت و وضع زندگانی آنها اجناسی به سیخبی در دست آنها بود.

در این تاریخ چهار دولت جداگانه در ترکستان دارای استقلال بودند: «۱- بخارا»، «۲- خیوه»، «۳- سمرقند» فرمان روایان این ممالک روسها را در فاصله‌های خیلی دور از قلمرو خود تصور میکردند، و باور نمیکردند، روسها بتوانند

بقیه پارقی از صفحه پیش

اعلان جنگ دادند. در سوم جون همانسال دولت اطریش بدولت روس اوثیماتوم میدهند که باید قوای روس از یالکان خارج شود. در ۱۴ جون دولت اطریش با دولت عثمانی متحد میشود. در ۲۶ ژانویه ۱۸۵۵ دولت ساردین به طرفداری انگلیس و فرانسه داخل جنگ میشود. در دوم ماه مارس ۱۸۵۵ نیکلای اول امپراطور روس وفات میکند الکساندر دوم جانشین او میشود و در ۲۸ نوامبر ۱۸۵۵ روسها تسلیم میشوند؛ در ۲۵ فوریه ۱۸۵۶ کنگره پاریس تشکیل میشود، مذاکرات تا ۳۰ مارس ادامه پیدا میکند، و معاهده پاریس در این تاریخ بسته میشود و جنگ کریمه پایان مییابد.

(۱) General Ignatieff

(۲) Khanikoff.

(۳) تحقیقات خانیکوف در این ممالک قریب دو سال طول کشید و در نتیجه دو جلد

کتاب مفید راجع بممالک آسیای مرکزی مخصوصاً راجع بایران و تواد ایرانی در سال ۱۸۶۲ در پاریس بطبع رسید.

باین سهولت و آسانی از آن دشت‌های سوزان بی‌آب و علف عبور نموده داخل در خاک آنها شوند و عقیده داشتند بواسطه قبور و مزارهای اولیاءالله که در آن ممالک واقع شده صاحبان همان مزارها یگانه مدافع وطن آنها هستند ، چونکه این اولیاءالله در زمان حیاتشان صاحب کرامت بودند و اعمال خارق‌العاده از آنها بظهور میرسید و یقین داشتند از یرکت قبور این مردان خدا، کفار نزدیک سرحدات آنها نتوانند آمد و اما روسهای کافر بدون اینکه کسی از آنها جلوگیری کند آمدند و خیلی هم نزدیک شدند ولی این اولیاءالله از خود معجزه نشان ندادند .

در سال ۱۸۶۰ يك عده قوای روس تحت فرماندهی **گلوخوسکوف** (۱) بیست هزار نفر قشون **خوقندی** را در مغل **اوزون آقاج** شکست داد و قلعه محکم آنها را موسوم به **توخماق قلعه** تصرف نمود و قلعه محکم نظامی **قازالا** را در ساحل رود **سیحون** نظامیان روس برپا نمودند .

در سال ۱۸۶۱ قلعه موسوم به **یانی گرجان** را تصرف نموده پست نظامی **چولیک** را برقرار نمودند .

در سال ۱۸۶۲ چندین بار قشونهای خوقند از روسها شکست خورد .

در سال ۱۸۶۳ قوای جنگی خوقند در شهر موسوم به **حضرت ترکستان** مرکزیت پیدا کرد و بعقیده سکنه خوقند ، این شهر بواسطه مزار شریف **سلطان خواجه احمد** از هر نوع تعرض کفار در امان است ، ولی چندان طول نکشید که در مقابل گلوله‌ریزی توپهای نظامیان روس ، شهر مزبور تسلیم شد ، و قشون خوقند مجبور شد در محل دیگر بنام **چم کند** که نسبتاً قلعه متین‌تر و محکم بود فرار بگیرد و دفاع کند. با اینکه در استحکام آن فوق‌العاده سعی شده بود با این حال در ماه اکتبر همانسال بدست روسها افتاد (۲)

مقارن همین اوقات برای دولت روس، گرفتاری فوق‌العاده نظیر انقلاب هندوستان، در لهستان پیدا شد .

(۱) General Gloukhovskoe

(۲) انگلیسی و روس در شرق تألیف رالتسون صفحه ۱۷۸

این واقعه ، درعالم سیاست ، یکی از شاهکارهای سیاسی است ، فعلا داخل شدن در شرح آن خارج از موضوع است ، ولی این واقعه نیز به سیاست شرقی روسها ارتباط نزدیک دارد ، چه خود روسها بهتر میدانستند ، که تحریک انقلابیون لهستان از چه منبعی تقویت و تحریک میشود ، این بود که در سال ۱۸۶۴ با يك بی رحمی فوقالعاده انقلاب لهستان را خاموش کردند و در این موقع يك ضربه شدیدی بملت لهستان وارد آمد که باین زودیهها قابل جبران نبود . (۱)

در این تاریخ ، دولت انگلیس ، نظر بمنافع که برای خود در حفظ استقلال و تمامیت ممالک اوزبک نشین فرض می نمود ، این اقدام دولت روس را در تصرف شهرهای مهم خوقند با نظر ترس و بیم مشاهده میکرد . چه در این تاریخ و چه قبلا و چه بعدا داخل در اقدامات مفصل شد که در فصل آینده بدانها اشاره خواهد گردید . اما با تمام این مخالفتها ، روسها تصرف تمام ممالک آسیای مرکزی را بدون اشکال میدانستند و در مقابل خود حریف پرزوری نمیدیدند ، این بود که با عجله و شتاب برای تصرف آنها تجهیزات می نمودند .

چارلز ماروین ، که بعدها صحبت زیادی از او خواهد شد ، پیش از سایر نویسندگان انگلیسی این پیشرفت های روسها را در انگلستان تشریح کرده و هیاهویی در اطراف آن راه انداخته است .

در این ایام مینویسد :

« در سال ۱۸۶۵ جنرال **چیرنایوف** (۲) تا شکنندراقبضه کرد ، در سال ۱۸۶۶

(۱) در این هنگام انگلیسها علمدار سیاست اروپا بودند ، خیلی هم از لهستان طرفداری نمودند ، دولتین فرانسه و اطریش را هم با خود همراه نموده بدولت روس اعتراف کردند در این موقع بیزمارک از دولت روس طرفداری کرد و روسها را با این اقدام جلب نمود و این اساس دوستی روس و آلمان شد شرح آن بیاید .

Political And Social History of Modern Europe By
Carton J.H. Hayes vol. 2: P 457

(2) **General Tchernoeff**

جنرال **رومانوسکی** (۱) چهل هزار قشون امیر بخارا را شکست فاحشی داد و قلاع خجند را گلوله باران کرد، در سال ۱۸۶۷ ایالت حاکم نشین ترکستان روس تشکیل گردید و جنرال **کافمن** (۲) برای حکمرانی این قسمت از طرف امپراطور روس معین شد، در سال ۱۸۶۸ سمرقند بحیطه تصرف دولت روس درآمد و قوای جنگی امیر بخارا در این سال کاملاً از روسها شکست خورد، در سال ۱۸۶۹ بندر معروف **کراسنووودسک** (۳) واقع در ساحل شرقی بحر خزر بچنگ روسها افتاد و این بندر دومین مرکز عملیات جنگی روسها را که خیال داشتند بطرف هندوستان حمله کنند تشکیل می دهد .

در سال ۱۸۷۰ جنرال **آپرا موف** (۴) باقی مانده قوای بخارا را که بنقول خودشان یاغی شده بودند مغلوب نمود، در همان سال بنای بندر مهم **میخائیلووسک** (۵) که ابتدای راه آهن ماوراء بحر خزر از آنجا شروع میشود گذاشته شد، در سال ۱۸۷۱ در قسمت شرقی ناحیه گولجه که متعلق بمملکت چین بود بتصرف امپراطور روس درآمد، از طرف قسمت غربی، مصب رود اترک و آن قسمت هائیکه بمحل قزل آزوات منتهی میشود جزو تصرفات دولت روس شد. خلاصه در سال ۱۸۷۲ اقدامات جدی روسها برای تصرف خیره شروع گردید (۶) ،

پروفسور **وامبری** (۷) که در فصل آینده باصل و نسب او و خدماتیکه برای دولت انگلیس انجام داده است اشاره خواهد شد در کتاب معروف خود موسوم به مبارزه آینده دول برای تصرف هندوستان مینویسد :

« در آن هنگام که خبر فتوحات بی دریغی روسها در ممالک آسیای مرکزی بااروپا میرسید من در آن زمان در لندن بودم ، اتفاقاً چند هفته قبل از رسیدن خبر سقوط تاشکند بدست روسها ، لرد پالمراستون را ملاقات نمودم ، این ملاقات برای من دارای یکنوع

(1) General Romanovski .

(2) General Kaufmann

(3) Krasnovodsk .

(4) General. Apramoff :

(5) Michaelovsk .

(6) Reconnoitring Central Asia By C. Marvin P. 55.

(7) Arminius Vambery .

افتخار بود که يك چنين مرد بزرگ سياسي دولت انگليس با دقت تمام بمطالب من گوش میداد ، (۱) من آنچه را که میدانستم با بيان ساده از نزدیک شدن و پیشرفت روسها در آن ممالک و دست یافتن آنها برود جيحون شرح دادم ، لرد معظم در جواب من جزو مطالب ديگر اظهار نموده گفت :

« اهالی مجارستان مانند سکنه لهستان ، کله گرم و با حرارتی دارند ، (۲) چندین نسل باید آمده و گذشته باشند تا اینکه روسها بتوانند سدهای تاتار را شکسته بممالکی که بين بخارا و هندوستان است برسند ،

وامبری در اینجا علاوه کرده میگوید :

« در حقیقت من مردم آيا این مرد سياسي این حرف را جدی ادا میکرد یا اینکه نیت شوخی داشت ، زیرا از تحقیقاتی که لرد پالمر استون از جزئیات مینمود ؛ با آنچه که اظهار کرده بود مخالف بود ، در هر حال آن خونسردی که در ملاقات اول نشان میداد ، بعد از انتشار بیانیه پرنس گورچاکوف (۳) حالت او تغییر نمود ، « پروفور وامبری علاوه میکند :

« این مسئله را باید بخاطر سپرد روسها هر اقدامی که میکنند با اهمیت آن کاملاً آشنا هستند قبل از اینکه دیگران از آنها توضیح بخواهند خودشان آن توضیحات را قبلاً میدهند .

در هر حال فعلاً پرچم عقاب دولت امپراطوری روس به تمام ممالک آسیای مرکزی از بحر خزر در قسمت غربی تا آسی کل در قسمت شرقی و از سبیری در شمال ، تا داشت ریگستان ترکستان در جنوب سایه افکنده است ، و میتوان گفت که دولت امپراطوری روس با ستیلاي تمام ممالک آسیای مرکزی تقریباً موفق شده است .

عقیده ملل اروپا نسبت به سکنه این ممالک : « تاتار » ، « قالماق » ، « قرقز »

۱ پروفور وامبری تازه از مسافرت بخارا و خیوه و افغانستان مراجعت کرده بود

شرح آن بیاید .

(۲) وامبری اهل مجار بود .

خوب نیست آنها را وحشی میدانند و از فتوحات روسها در آن صفحات خوشوقت هستند. با اینکه نظر ملل اروپا نسبت باین طوایف خوب نبوده و پیشرفت روسها را در این قسمت‌ها تقدیر میکردند، عکس تمام اینها، انگلیسها از پیش آمدن روسها در این نواحی کمال نگرانی را داشتند و آنچه ممکن بود میکوشیدند که از نزدیک شدن روسها بسرححدات هندوستان جلوگیری کنند. *

در سال ۱۸۵۹ دولت انگلیس پس از سه سال جدیدت فوق‌العاده و فداکاریهای بی‌حساب توانست انقلاب هندوستان را بخواهاند و تا رفت سیاست دیرینه را تعقیب کند چند سالی طول کشید و در این مدت روسها کار خود را تمام نموده و به تمام ترکستان دست انداخته بودند، تقریباً بر تمام موانع طبیعی و غیر طبیعی در آن اراضی به آب و علف غلبه نموده خودشان را به سواحل و جلگه‌های رود سیحون و جیحون رسانیده بودند. و این یشرونها در نظر سیاسیون انگلیس وحشتی تولید نموده بود که سابقه نداشت.

تا این تاریخ انگلیسها تصور می‌نمودند عبور قشونهای روس از داخله ایران خواهد بود، هرگز باور نمی‌کردند روسها بتوانند بطوایف وحشی ممالک آسیای مرکزی قایق آیند و آنها را باین عجله و شتاب مغلوب کنند حتی بعضی از سیاسیون مطلع آن دولت خیال میکردند افلا چند سالی وقت لازم است که روسها بتوانند این ملل را مغلوب نموده بسرححدات شمالی افغانستان برسند، رجال سیاسی و نظامی دولت انگلیس برای عبور روسها از ایران موانعی زیاد می‌شمردند، از آن جمله طوایف بیابان‌گرد و ایلات چادر نشین آن که بهترین قشون‌های مدافع ایران بشمار میرفتند و چنین می‌پنداشتند که مغلوب کردن آنها بسیار مشکل میباشد، چونکه هیچوقت آنها بطور اجماع در یک جا جمع نخواهند شد که در مقابل روسها سدی تشکیل بدهند، ولی جنگ آنها از قبیل جنگهای ایلیاتی و جنگ و گریز است و در زیر هر سنگ پاره پنهان شده اسباب زحمت قشونهای مهاجم را فراهم خواهند آورد. (۱)

مغلوب نمودن این نوع جنگجویان برای قشونهای منظم بسیار مشکل است،

علاوه بر این‌ها معابر کوهستانی ایران و نداشتن راههای شوسه، عبور قشون اجنبی را بمراتب سخت تر خواهد کرد، این بود که از راههای ایران ایمن بودند و میدانستند که قشون روس با آسانی نمیتواند از ایران عبور نموده به هندوستان حمله کند. از این بابت سیاستور انگلیسی آسوده خاطر بودند و همچنین در قسمت‌های ترکستان نیز بمراتب، امیدواریشان زیاد تر بود از اینکه روسها بتوانند بموانع طبیعی و غیر طبیعی این قسمت‌ها دست یابند.

خود روسها نیز این مطلب را حس کرده بودند که عبور از ایران باین سهولت برای قشون آنها ممکن نیست، موانع زیادی در ایران برای خود تصور مینمودند. علاوه بر این راه ساده‌تر و سهل‌تری در ترکستان بدست آورده بودند که با آسانی میتوانستند بشمال افغانستان نفوذ پیدا کرده بمقصد خویش که عبارت از رسیدن بسرحداث هندوستان باشد نایل شوند.

ننگ عدم متفقد درباری دولت نساری نیز باین فکر کمک میکردند که نفوذ روس تا هندوستان باید توسعه پیدا کند. در این باب کتاب‌ها و مجلات مخصوص انتشار پیدا کرد و این فکر را تأیید مینمود از اینکه قصد دولت روس رسیدن به حول و حوش هندوستان میباشد. این بود که دولت انگلیس نمیتوانست در مقابل این تفکرو تبلیغات متفقدین درباری امپراطور روس خود را بی‌علاقه نشان بدهد.

سیاسیون آزموده و مال اندیش ملت انگلیس کاملاً متوجه این جریانات و حرکات دولت روس بودند و قدم بقدام حرکات و مقاصد روسها را میدانستند و مدام جاسوسهای ورزیده و تعلیمات یافته آنها در اطراف و جوانب آسیا پراکنده بودند که نقشه کامل مقاصد روسها را بطرف هندوستان بدست می‌آوردند.

یکی از این اشخاص ورزیده سیاست کد مأموریت مخصوص در ترکستان داشت موسوم بد **کاپیتان فرد بونرنابی** (۱) است که مسافرت او به ترکستان معروف میباشد. این صاحب منصب آزموده در کتاب خود موسوم بد (مسافرت سواره بد خیمه) مینویسد:

(۱) Captain Fred Burnaby.

« کتابی که اخیراً در پترزبورگ بطبع رسیده مصنف آن، قسمت عمده کتاب خود را وقف مسئله روس و هندوستان نموده مطالب آن درست مطابق با همان موضوعاتی است که من قبلاً شنیدم و نویسنده آن در این باب چنین میگوید :

« تفوق وضع فعلی ما (روسها) چنان است که ما از این جا بهتر میتوانیم هندوستان انگلیس را تهدید کنیم ، سابقاً این خیال جزو تصورات بود ولی امروزه دارای حقیقت میباشد . قسمت هائی که در آسیای مرکزی بدست آورده ایم برای ما حکم يك منزل بین راه را دارد که در آنجا برای استراحت چندی توقف نموده ایم . در واقع این منزل در سر راه ما به هندوستان میباشد که در آنجا استراحت نمودم قوای خود را تجدید کرده براه اقیانوس در زمان پول اول ، امپراطور روس ، (۱۸۰۰ میلادی) رفتن به هندوستان از راه خشکی تصور میشد که قابل امکان میباشد امروزه این کربمرا تپ بهتر انجام میشود . در این مدت ما چه قدر راه خود را بمقصد نزدیک کرده ایم . حال دیگر قاره آسیا نمیتواند بین دو تین انگلیس و روس اسباب نزاع باشد . امروز فقط محتاج يك جنگی است که اوضاع درهم و برهم دول اروپا پیش بیاورد ، در این هنگام است که ما برای حفظ منافع خود از مجاور بودن خود به هندوستان استفاده کامل بکنیم و از این موقعیت خود که در آسیای مرکزی بدست آورده ایم برخوردار شویم .

در مملکت پهناور هندوستان علاوه بر انگلیسها ، ملت های دیگری هستند که در حال انتظارند که با ما برخورد کنند ، آنها ملل خود هندوستان هستند . کمپانی شرقی انگلیس در آن مملکت چیزی نیست جز اینکه يك گیاه زهرداری است که بطور غیر طبیعی در آن مملکت زرخیز نشانده است يك گیاه طفیلی است که شیره زندگی سکنه آن سرزمین را که در جهان در حاصلخیزی بی نظیر است دارد میخورد ، برای کندن این گیاه مضر فقط زور و استعداد لازم است ، خود سکنه آن مملکت این زور و استعداد را در سال ۱۸۵۷ بکار بردند ولی بواسطه نداشتن مهارت کافی توانستند آنرا ریشه کن کنند .

حال آن ملت بلادیند علی ، انتظار يك طیب ماهر را میکشد که از شمال برای نجات او خواهد رسید . طبعاً مدتی نیز باید بگذرد که آن ملت خسته بتواند اقدام دیگری نظیر اقدام سال ۱۸۵۷ را شروع کند . اگر قیام ملت هند منحصر با انقلاب داخلی باشد که در هر گوشه از هندوستان بروز کند يك چنین انقلابات را دولت انگلیس می تواند بسهولة خاموش کند ، اما وقتیکه این هیجانها از خارج نیز از طرف يك منبع مهمی تقویت شود آتوقت است که سرتاسر آن مملکت پهناور يك شعله سوزان مبدل خواهد شد ، در این هنگام است که برای دولت انگلیس بسیار مشکل خواهد بود از قوای بومی که عده آنها بالغ بر ۱۲۴۰۰۰ نفر است استفاده کند .

کاپیتان در خانمه ، نقل قول از مندرجات کتاب فوق الذکر کرده گوید: « این است نظریات کاپیتان ترفنتیوف^(۱) که در کتاب معروف خود موسوم به (روس و انگلیس در شرق) اظهار میکند . »

در این تاریخ که کاپیتان بورقایی در ترکستان به نفع انگلیسها سیاحت مینمود ، هنوز روسها که کاشغر و خیوه و بعضی نواحی دیگر را در ترکستان به تصرف خود دریاورده بودند که تهدیدات آنها نسبت به هندوستان برای انگلیسها بیشتر محسوس شود . بورقایی گوید :

« حال اگر دولت انگلیس اقدام کند میتواند روسها را از ممالک آسیای مرکزی بیرون کند . ولی اگر غفلت کرده بگذارد روسها جلوتر بروند بدون تردید خطر آنها برای هندوستان حتمی است . آتوقت دیگر قوای دولت انگلیس در هندوستان برای جلوگیری کفنی نخواهد بود و آن قوائیکه حال در نظر دارد بتواند آنها را در مقابل روسها مسلح کند ، روزی خواهد رسید که روسها آنها را علیه خود انگلیسها مسلح خواهند نمود . »

اینک چنانکه در فصلهای آینده ملاحظه خواهید نمود روسها کاشغر ، خیوه

(1) Captain Terentyeff . Russia and England in the East P. 7.

و مرو را هم بتصرف خود در آورده تا چند فرسخی شهر هسرات پیش آمده‌اند و
مجاهدت‌های دولت انگلیس برای جلوگیری در آسیا مفید واقع نشد یا نتوانستند از
پیشرفت روسها جلوگیری کنند . هرگاه انگلیسها از راه دوستی وارد نشده بودند که
به نصیحت سعدی عمل کنند^(۱) امروز اوضاع جهان این نبود که ما مشاهده می‌کنیم .
(سال ۱۸۲۵)

فصل سی و هشتم

توجه دولت انگلیس به ترکستان

قریب بیست سال دولت انگلیس از اوضاع ترکستان بی اطلاع بود -
ارمینیوس وامبری - مختصری از شرح حال او - چارلز ماروین - اعزام
وامبری به ترکستان - اشخاص معروف که به ترکستان اعزام شدند -
وامبری در لباس درویش با يك قافلۀ بخارائی پیاده عازم ترکستان
میشود - شرح این مسافرت - مسافرت کاپیتان مارس - مأموریت کلنل
بیکر - ماکماهون و شوپلر امریکائی - ماکماهون در اردوی روس
- در شهر خیوه - شوپلر در بخارا - مأموریت محرمانه کاپیتان ناپیر -
مسافرت کلنل ماک کریگور بخراسان - مأموریت کاپیتان فرد بورنابی
به ترکستان - مأموریت کاپیتان بوتلر در لباس اهل چین

از سال ۱۸۴۲ که قشون انگلیس در افغانستان شکست خورد و تمام آنها تانفر
آخر بدست افغانها هلاک گردیدند ، نفوذ سیاسی و نظامی دولت انگلیس در تمام این
نواحی از بین رفت ، حتی در هندوستان نیز تأثیر بسزا داشت . انقلاب سال ۱۸۵۷ ملت
هندوستان ، از همین تاریخ شروع گردید .

در اثر این شکست ، ملت هندوستان بیدار شد ، بیش خود استدلال کرد ملت چند
ملیونی افغان چگونه توانست قشون انگلیس را در وطن خود مغلوب کند ، ماهندی‌ها
با این جمعیت کثیر هندو و مسلمان ، چرا نتوانیم آنها را از وطن خود اخراج کنیم .



این داستان حیرت انگیز تاریخی رایکی از زعمای ملت هند بنام سوار کار^(۱) در کتاب خود موسوم به « انقلاب ملت هندوستان ، برای استقلال هند » شرح داده است .^(۲)

جنگ کریمه ، جنگ با ایران ، انقلاب هندوستان ، دولت انگلیس رامدتها گرفتار کرد. وقتی که از این گرفتاریها خلاص شد، روسها از دشتهای سوزان آسیا عبور کرده خودشان را بنواحی حاصلخیز ترکستان رسانده بودند. در این مدت دولت انگلیس از اوضاع این ممالک بکلی بی اطلاع بود.^(۳)

هنوز رفتار وحشیانه امیر بخارا نسبت بدونفر از صاحب منصبان دولت انگلیس از خاطرها فراموش نشده بود ، «استودارت و کونولی»^(۴) بعدها که در سال ۱۸۴۲ دکتر ژوزف ولف^(۵) برای استخلاص این دونفر صاحب منصب انگلیس به بخارا سفر کرد فقط نامه شهریار ایران با امیر بخارا بود که دکتر ولف را از مرگ نجات داد.^(۶) این بی خبری از اوضاع ترکستان ادامه داشت، تا اینکه در سال ۱۸۶۳ یکنفر از اهل مجارستان بنام آرمینیوس و امبری که بعد ها شهرت زیادی در اروپا پیدا نمود این مشکل را برای دولت انگلیس حل کرد.

این مرد رشید و باعزم مجارستانی از استانبول حرکت کرده خود را به تهران رسانید

(1) Savarkar

(2) Indian War of Independence.

(3) For forty years... n t a single englishman set foot in Bokara.

برای مدت چهل سال حتی يك نفر هم از ملت انگلیس قدم بخاک بخارا نگذاشت: نقل از

کتاب لرد کرزن موسوم به روسها در آسیای مرکزی، صفحه ۱۶۶

(4) Stoddart and Conolly.

(5) Dr. Joseph Wolff

(۶) (به صفحه ۵۰۴ جلد دوم مراجعه شود)

واز آنجا بهمراه يك عده بخارائی و اهل خيوه كه از حج مراجعت مينمودند در لباس فقر و درویشی پیاده براه افتاد، قسمتی از آسیای مرکزی را سیاحت نمود واز آنجا بهرات رفت پس از آن در سال ۱۸۶۴ خود را بلندن رسانید و اطلاعاتی را كه جمع آوری نموده بود در اختیار لردپالمراستون كه در آن اوقات صدراعظم انگلستان بود گذاشت .

وامبری در سال ۱۸۳۲ در یکی از شهرهای نواحی رود دانوب ، متولد شده در جوانی استعداد مخصوصی در آموختن زبانهای خارجی از خود نشان داد در وطن اصلی خود مجارستان چندین زبان اروپائی را فراگرفت، از آنجا باستانبول رفت. مدتی بقرا گرفتن زبانهای شرقی مشغول بوده غالباً بکتابخانههای استانبول رفت و آمد داشت، رفته رفته خود را مانند يك ترك حساسی یا يك افندی خالص استانبول معرفی نمود . طولی نکشید داخل در خدمت رسمی دولت عثمانی گردید و در وزارت امور خارجه عثمانی بسمت مترجمی مشغول شد و مدتشش سال تمام در این سمت خدمت کرد. در این مدت اطلاعات خود را در زبانهای شرقی تکمیل نمود و خود را برای خدمات مهمتری آماده ساخت. در این هنگام است که انگلیسها بوجود او احتیاج پیدا کردند و او را برای انجام خدمت مهمی انتخاب نمودند .

قبل از شرح خدمات آرمینیوس وامبری بدولت انگلیس، لازم است يك نویسنده انگلیسی را در اینجا معرفی کنم، این شخص بنام چارلز ماروین معروف است. (۱)
این مصنف انگلیسی چندین کتاب بطور راجع به سوءنیت روسها نسبت به هندوستان نوشته است، (۲) در ذیل این صفحه بچند جلد از آنها اشاره نموده ام . راجع بشرح مسافرت وامبری از کتاب این مصنف بنام «اطلاعاتی در خصوص آسیای مرکزی» نقل خواهم نمود.

چارلز ماروین در این کتاب (۳) اسامی عده اشخاص معروف را كه هر يك از آنها

(1) Charles Marvin.

(2) Russian advance Towards India. 1882. (Russians at the Gate of Herat.) (Russian at Merv and Herat) Reconnoitring Central Asia' 1881. (Railway Race to Herat 1885) (3) Reconnoitring Central Asia.

مقامی ارجمند در قشون هندوستان داشتند و تحت عناوین مخصوصی بممالک آسیای مرکزی اعزام شده‌اند ذکر میکند و نتیجه تحقیقات و تحقیقات هر یک را جداگانه شرح میدهد ، از آنجمله بمسافرت وامبری نیز اشاره میکند:

« وامبری اولین کسی است که پس از بیست سال از طرف دولت انگلیس باین مأموریت اعزام میشود. چون این مأموریت بسیار خطرناک بوده اولیای امور آن دولت راضی نمیشدند یکنفر انگلیسی باین مأموریت فرستاده شود.»
وامبری شرح این مسافرت را در سفرنامه خود بنام «مسافرت در آسیای مرکزی» که در سال ۱۸۶۴ در لندن بطبع رسیده است ^(۱) تفصیلاً بیان میکند. اینک مختصری از داستان مسافرت او که چارلز ماروین در کتاب خود آورده است.

ماروین مینویسد :

«از سال ۱۸۶۰ روسها جدیت‌های فوق‌العاده در قسمت‌های ترکستان از عملیات خود نشان میدادند. در آن سال و سال بعد (۱۸۶۱ و ۱۸۶۲) در آن قسمت‌ها بفتوحات بزرگی نائل شدند، بیم‌آن میرفت، خوفند، بخارا و خیوه نیز بدست روسها فتح شود، دولت انگلیس در این ایام بی‌اندازه در وحشت بود و خیلی مایل بود اطلاعات صحیح از آن قسمت‌ها در دست داشته باشد. این است که این فال نیک بنام وامبری زده شد چونکه وامبری را ممکن بود بجای یکنفر مسلمان معرفی نموده و بآن ممالک فرستاد ، شاید موفق شده و اطلاعات صحیح از عملیات روسها تحصیل کند.»

ماروین گوید:

« مدت بیست سال بود دولت انگلیس اطلاع صحیح نداشت که روسها در آن ممالک مشغول چه اقدامی هستند.

(1) *Travels in Central Asia. Journey from Teheran across the Turkoman Desert on the east shore of the Caspian Khiva, Bokhara, and Samarcand performed in 1893. By Arminius Vambery. London 1864.*

تاسال ۱۸۴۱ که قشون اعزامی حکومت هندوستان بافغانستان از افغانها شکست نخورده بود، یکنهده صاحب فتعیان لایق و اشخاص مجرب باین ممالک اعزام شدند ، این اشخاص عبارت بودند از : فرزر^(۱) کونولی^(۲) برنس^(۳) وولف^(۴) ابوت^(۵) شکسپر^(۶) تامسن^(۷) و فرید^(۸).

دولت انگلیس بوسیله این اشخاص اطلاعات مفیدی بدست آورده بود، ولی این اطلاعات در این تاریخ کافی نبود، بعلاوه از سال ۱۸۴۳ تا سال ۱۸۶۳ دیگر کسی از طرف دولت انگلیس باین نواحی بد مأموریت نرفته بود، از شکستی که ملت افغان بقشون انگلیس وارد آورد دیگر چشم سپاهیان و سیاحان انگلیسی ترسیده بود، مخصوصاً در قضیه گرفتاری و قتل کاپیتان کونولی و کلنل استودارت در بخارا که با بدترین وضعی آنها را بقتل رسانیدند .^(۹) بنابراین دیگر سیاحان و مأمورین سیاسی از رفتن باین ممالک وحشت داشتند ، حکمران این ممالک بکنوع خوف و وحشتی از توحش و بربریت خودشان در اذهان اروپائیا تولید نموده بودند و تصور میشد خطرات فوق العاده زیاد در این ممالک برای اروپائیا فراهم است و کسی جرأت نمیکرد بطرف آن نواحی قدم بردارد . بدتر از صدمات راد، گرفتاری و معیبت بزرگ این بود که انسان را اسیر نموده بنام غلام و برده در بازار عمومی بمعرض فروش میگذاشتند .

وامبری قبل از اینکه یک چنین مسافرت خطرناکی اقدام کند ، مشغول شد اطلاعات کاملی از اوضاع واحوال این ممالک دارا شود. اول از شهر استانبول بطرف ایران حرکت کرد، قریب یکسال در تهران اقامت نمود و تحقیقات خودرا تکمیل کرد، بعد خودرا بشکل یک درویش فقیر و زولیده ای در آورده باین قافله بخارائی و ترکستانی که از زیارت بیت الله مراجعت می نمودند پای پیاده همراه آنها برآه افتاد . در این جا اشاره بد آرتور کونولی کرده شرح میدهد که چگونه این صاحب منصب

(1) J. Baillie Frerar. (2) Captain A Conolly (3) A. Burgen.
(4) Dr. J. wolff. (5) K. E. Abbott. (6) Richmond
shakespeare. (7) Tylour Thomson. (8) J. P. Ferrier
(۹) تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس جلد دوم صفحه ۵۰۸ .

نظامی انگلیسی در سال ۱۸۲۹ میلادی (۱۲۴۵ هجری) از تبریز با لباس بازرگانی با مقدار زیادی مال التجاره حرکت نموده میان ایل تراکمه رفت ، بعد علاوه میکند که چگونه باید مدنی عادت و رفتار شرقیها را تقلید نمود.

وامبری شرحی از درویش شدن و پوشیدن لباس فقر و معاشرت خود با درویش و فقراء و زندقگی با آنها حکایت میکند و میگوید:

«اروپائیها در غذا خوردن، آب نوشیدن، خوابیدن، نشستن، ایستادن، خندیدن، گریه کردن و آه کشیدن در ایما و اشارات و حرکات دیگر با شرقیها فرق کلی دارند ، من در حال حاضر که سالها از آن تاریخ گذشته است و قتیکه آن ایام را بخاطر میآورم لرزه بر اندامم می افتد و موهای بدنم راست می ایستد . چگونه در روزهای اول مجبور بودم با زحمت های زیاد، تمام آن عادات و رفتار خود را تغییر داده عادات و حرکات شرقیها را یاد بگیرم، و در روزهای اول، تقلید از آنها برای من چقدر مشکل بود، روز اول که با آن وضع و هیكل از طهران براه افتادیم من مجبور بودم یا یک عنده فقیر همراه باشم و همراه آنها از میان شیعه های متعصب عبور نمایم و عادت و اطوار خود را فراموش کرده رفتار و حرکات آنها را تقلید کنم ، در راه مازندران، بعضی روزها از اول صبح تا غروب آفتاب باران میبارید و خیلی هم باران تند و شدید بود و این لباس مندرس و کثیف مرا سراپا خیس میکرد و تازانو در میان گل و لجن راه می پیمودم و از قافله عقب نمیمانم، در عین حال مواظب اعمال و حرکات خود بودم و هنگام صحبت دقت داشتم چیزی از من سرزنند که مخالف با عادات و صفات شرقی باشد و دقت داشتم که در وقت صحبت از حرکات دستهای من سوءظنی حاصل نگردد و اغلب ناچار بودم بعنوان دردبازو و آرتج، دستهای خود را در پهلوی خود بدون حرکت نگاه دارم، پس از چند روز دستها عادت کرده از حرکت افتادند.

با همه خستگی راه و گرسنگی مجبور بودم شبها غذای سنگین نخورم میادا هنگام خواب از فشار معده حرفهای پرت بر زبان آورم که کلمات اروپائی باشد و همراهان من از شنیدن آنها بمسلمان بودن من سوءظن پیدا کنند، روزی یکی از فقراء همراه به تفسیر خواب من ایراد کرد، دیگری که نسبتاً تبا دیده بود گفت تفسیر خواب

ترکها چنین است در استانبول من مکرر نغیر خواب آنها را شنیدم.

يك روز شخص بخارائی به بازوهای من در وقت وضو گرفتن خوب دقت کرده گفت عجب! بازوهای این مردند نه بازوی منی و نه بازوی مرد شیعه بهیچیک شباهت ندارد، موهای بازوی او گرد آستین دوزده، در صورتیکه موهای بازوی شیعه بواسطه اینکه روزی اقل از سه بار وضو میگیرند میل بسرازیری است، مال اشخاص منی سربالا است چونکه آب وضو از هیچ دست بآرنج کشیده میشود. بعد بین خودشان گفتند این باید يك چیز غیر عادی باشد.

وامبری در ۲۸ مارس ۱۸۶۳ همراه بیست و سه نفر حاجی حرکت نموده از راه ماژندران تا ستر آباد رفت. میگوید: در این تاریخ اوضاع ممالک آسیای مرکزی خیلی تاریک بود احدی از احوال آنجا اطلاع صحیحی نداشت. معروف بود در آنجاها دهها هزار اشخاص بدبخت و بی گناه از ایرانی، افغان و روس در دست سکنه آن ممالک گرفتار بودند و با آنها بانهایت سختی و قساوت قلب رفتار مینمودند و مردم آن ممالک از مسلمانهای بسیار متعصب و نادان و ظالم بودند و امراء و سلاطین آنها همه مردمان جبار و خونخوار هستند، مخصوصاً نسبت باروپائیها، زیرا که نژاد سفید پوست اروپائی، قشونهای آنها را در کنار دریای اورال مغلوب نموده بودند.

علاوه بر خطرهای مسافرت در این نواحی، برای وامبری خطرات بزرگتر نیز وجود داشت، زیرا که برای رسیدن بمرز، خیمه و بخارا لازم بود از يك صحرای بی آب و علف و ناشناس که بین دریای خزر و رود جیحون واقع است عبور کنند و این همان صحرائی است که بعدها محل عبور قشون جنرال مارکوف^(۱) که برای تصرف خیمه میرفتند واقع گردید، برای گذشتن از این صحرا لازم بود وامبری در میان تراکمه که کلهشان فقط قتل و غارت بود شبها توقف کند. تراکمه این نواحی هیچ احترامی نسبت بزوار ندارند. هر گاه بدست یکی از این تراکمه میافتاد تاحیات داشت میبایست در بند آنها گرفتار بماند، و اگر سالمأ از خطرات عبور نموده به ترکستان میرسید بعید نبود در خیمه بامرو و پادار بخارا شناخته شود که اروپائی است و در آنحال مرگ برای او

قطعی بود و یا همانطوریکه در خبوه اتفاق افتاد ممکن بود امیریکی از این ممالک او را مجبور کند که همیشه در خدمت او باقی بماند. علاوه بر اینها همیشه این فکر او را اذیت مینمود که میادا درین راه مسلمانی دروغی او کشف شود و همان حاجیها با اینکه طرفداران خوبی در میان آنها برای خود تهیه نموده بود همانها او را برای این تزویر و ریاضت برسانند، این خیالها حواس او را همیشه ناراحت داشت. هنگام روز قسمت عمده وقت او در صحبت با حاجیها میگذشت و مناظر عجیب و غریب بین راه تاحدی خاطر او را مشغول میداشت ولی شبها که تمام اطراف او ساکت و آرام بود و نفیر خواب همراهش بلند میشد مینویسد:

«تپا در گوشه چادر خود نشسته و یا در صحرائی بی آب و علف شبها بیدار مانده در دریای خیالات بی پایان ترس و وحشت غوطه‌ور میشدم، این اوقات بود که خوف و وحشت بر من غلبه مینمود، مرگ در مقابل من با وحشتناک ترین صورت و سیاهترین هیکلی مجسم میشد و در ساعتی از شب مراها نمیکرد. و با بهترین دلیل و منطق سوقسطائی هم نمیتوانستم گریبان خود را از چنگال آن رها کنم، آه... مرگ تصویری، چقدر مرا شبها و روزها در رنج و وحشت نگاهداشته و رها نمیکردی و دائماً مرا شکنجه میدادی، در آن اوقاتی که میبایست از رنج راه آسوده شده کمی استراحت کنم، گرفتار يك چنین ترسی شده خود را در چنگ آن میدیدم و از همان دقایق که گرفتار این نوع خیالات بودم نزدیک بود يك مرتبه حواس من بکلی مختل شود و خود را بیازم، ولی در همان آن بزرگی و استعداد انسان و قدرت و توانائی بشر در مقابل چشم مجسم میشد و نزاع و جنگ طولانی بین من و ترس چندی ادامه داشت تا اینکه بالاخره بمظفریت من تمام میشد، ترس کنار رفته می استراحت میکردم، حال هم که آن دقایق را با خاطر میآورم، بر حیرت من افزوده میشود، چقدر مشکل بود که خود را راضی کنم با مرگ که هر آن در مقابل من مجسم میگردد ما نوس شوم و ترسم.»

و امبری در استراباد نزدیک بود شناخته شود، چونکه مدام روسهای آشوراده با نجا آمد و شد میکنند و سواحل جنوب شرقی بحر خزر را خوب مراقب هستند.

«یکی از آنها تا مرا دیدن اظهار تعجب نموده گفت نگاه کن این حاجی فقیر چه قدر سفید است!»

روسها خیلی مواظب خود هستند با این حال باز تراکمه آنها را اسیر نموده در بازارهای خیه و بخارا مانند برده بفروش میرسانند، با اینکه انگلیسها مخالف هستند که این ممالک بدست روسها فتح شود و من داخل در بحث این موضوع هم نمی‌شوم که حق با کدام طرف است، ولی هرگاه این ممالک بدست روسها بیفتد نه تنها بحال سکنه این ممالک مفید خواهد بود بلکه برای ممالک مجاور تریک نعمت بزرگی است، اگر چه روسها در جنگ با این قبایل خیلی کشتار میکنند و حکومت آنها نواقص بسیار دارد با این حال انسان بشر دوست از مشاهده اوضاع تجارت برده فروشی در این ممالک بی نهایت متألم و متأثر میشود و خوشوقت میشود از اینکه ببیند تمام این ممالک بتصرف امپراطور روس در آمدند است که بندگان خدا از شر سکنه این نواحی آزاد شوند.

در سال ۱۸۴۱ ماژورابوت^(۱) خود را تا خیه رسانید، این شخص میگوید از دو میلیون ونیم سکنه آن نواحی هفتصد هزار نفر آنها از اسرا بودند، در شهر خیه تنها دوازده هزار نفر هراتی و سی هزار نفر ایرانی اسیر بودند. دکتر ولف می‌نویسد:

«در بخارا از دو میلیون ونیم مردم دو بیست هزار نفر آنها از اسرا بودند.»

فنگامیکه و امبری بساحل شرقی بحر خزر که مقر دزدان دریایی تراکمه بود وارد شد (۱۸۶۳) ستوهای قشون روس برای تصرف این نواحی در حرکت بودند و گویا چنین مقدر شده است که تا در سال دیگر روسها تمام این نواحی عریض و طویل را متصرف شوند و هزارها ایرانی بدبخت و مفلوک و پریشانرا که سالها از خانه و اولادشان دور افتاده بودند آزاد نموده با وطنشان بفرستند.

درگمش تپه که محل سید ماهی تراکمه است و امبری چند روزی توقف نموده میگوید: «شبی نمی‌گذشت که از دریا صدای تیر تفنگ شنیده نشود که خبر ورود کشتی‌های تراکمه را اطلاع میداد که با اسرا و اموال غارتی وارد میشوند، من صبح که

(1) K. E. Abbott.

حالت ایرانی‌های بدبخت را مشاهده مینمودم قلبم دردناک میشد . « هر گاه کسی میخواهد احوال پریشان و دل‌خراش ایرانیها را در این اوقات بداند بکتاب وامبری موسوم بمسوانح و اتفاقات آسیای مرکزی مراجعه کند .

وامبری چند روزی در میان دزدان تراکمه بوده بعد همراه همان جاسیبهای بخارائی غازم‌خیوه میشود . در این جا يك نفر افغانی او را میشناسد ولی وامبری بهر شکلی بوده از جنگ او خلاص میشود .

وامبری از گمش‌تپه و کنار صحرای قره قوم و از میان ایل یموت و کولان و تکه عبور نموده به خیوه میرسد ، وامبری گوید : « این ایلات همه دزد و شکارچیان بشر هستند ، در این جا وامبری میگوید : « قبلا عده‌ای از میاحان انگلیسی و روسی به خیوه مسافرت نموده‌اند ولی مدتها بود که کسی از اروپائینها قدم باین جاها نگذاشته بود در آن تاریخ خیوه سرحد هندوستان شناخته شده بود و هر انگلیسی وطن پرستی حاضر بود هر گاه روسها بخواهند آنجا را تصرف کنند برای حفظ آن بجنگد . « و علاوه میکند : « وقتیکه از دروازه شهر وارد شدیم يك عده از مردم برای ثواب مقداری نان و میوه خشك بهر کس میدادند ، چونکه مالها بود که چنین قافله حجاج بشهر خیوه وارد نشده بود ، در موقع عبور از بازار ، حاجی بلال تکبیر میگفت ما نیز صدا صدای او میدادیم و صدای من رساتر از همه بود در حقیقت وقتیکه مردم هجوم آورده دست و پای مرا بوسه میدادند من متأثر میشدم بخصوص لباس پاره و مندرس مرا که پاره‌های آن از اطراف من آویزان بود میبوسیدند . « خلاصه وامبری با حجاج در يك کلواسرا منزل میکنند .

بمحض ورود قافله بکاروانسرا ، مأمور خان برای تحقیقات حاضر شد که سراغی از قافله بگیرد ، باز همان افغان که در گمش تپه اسباب زحمت وامبری شده بود او را فرنگی معرفی میکند . وامبری گوید : « کم مانده بود من خود را بیازم ولی بهر شکلی بود خودداری نمودم و در این موقع سروصدا در میان مردم افتاد ، یکی مرا جاسوس ، دیگری فرنگی ، آن یکی روس مینامید ، نزدیک بود سر من آشکار شود که يك مرتبه حاجی صالح رسید و مردم را ساکت کرد و مرا يك مرد درویش و فقیر دیندار معرفی نمود

مأمورخان نیز متقاعد شد بنای آشنائی را بامن گذاشت ، بعد رفت يك شخص محترمی را آورد که چندی در استانبول بوده ، همینکه این شخص نظرش بمن افتاد بسیار خوشحال شد از اینکه يك افندی را در خیره ملاقات میکند و میتواند از اوضاع و احوال دوستان قدیمی خود از او سؤال کند . « در اینجا برای وامبری قوت قلبی حاصل شد و اطمینان پیدا نمود که فعلا کسی را در خیره دارد که در موقع خطر از او دفاع کند. افغان جسور نیز از آنجا رانده شد چونکه يك مسلمان پاک طینت و ثابت العقیده توهین کرده است .

روز دیگر لازم بود وامبری که خود را يك درویش سیاح جهانگرد و صاحب نفس معرفی نموده بود بدیدن خان خیره برود ، همینکه نزدیک سراپرده خان رسید جماعتی که در آنجاها بودند همه کنار رفتند و با احترام باورامدادند ، و نزدیک حرم برای خان شنیده میشد که زنها بیکدیگر درویش استانبولی را نشان میدادند . چونکه درویش میآمد که برای خان دعا بکند و از خداوند برای او توفیق بخواهد . خلاصه پس از تعارف با مهتر که مقام ایشیک آقاسی را داشت ، قدری توقف نموده ، پس از آن بوامبری اجازه دخول دادند . اولین بار چشم وامبری به سید محمد ، خان خیره ، که باو پادشاه خوارزم میگفتند افتاد که در شاه نشین جلوس کرده بیک متکای اطلس تکیه نموده و عصائی که علامت پادشاهی بود در دست راست داشت . وامبری راجع با حساسات خود در این موقع اشاره نموده گوید : « هیچ اروپائی نمیتواند درک کند که يك شخص فرنگی اسم و مذهب خود را عوض کرده و تغییر لباس داده و در مقابل يك چنین شخص ظالم و مستبدی مانند خان خیره روبرو بایستد و در حق او بعبادت معمول دعای خیر بکند و از خداوند برای او توفیق بطلبد ، و هر گاه این شخص جبار با آن قیافه عبوس و نگاد غضب آلود با يك چنین اطرافبانی که او را احاطه نموده اند این نیرنگ مرا کشف نمینمود ، بیکباره کار من ساختد شده بود ، بکچنین شخص اروپائی را تصور کنید ، چه قدر و تا چه اندازه باید با عصاب خود تسلط داشته باشد که خود را حفظ کند بدون تردید اگر سر من کشف میشد جزای من یا کندن چشم بود و یا اینکه تا چاند مرا زیر خاک کرده سرو صورت مرا بلجن میگرفتند و یا اینکه با بدترین وضعی مرا بقتل میرسانیدند .

درویش مصنوعی‌ها، بایهترین طرز و حالتی، دستهای خود را بسوی آسمان بلند کرد و در حالیکه خان و سایرین نیز دستهای خود را بلند کرده‌اند يك سورة مختصری از قرآن خوانده بعد حمد و قل هو الله را بزبان جاری کرده پس از آن دعای خیر در حق خان بجای آورد و بایک آمین بلند دعا را ختم کرده دستهای خود را برش کشیده پائین آورد، حضار نیز با صدای ملایم قبول باشد گفتند و مجلس ساکت و آرام شد.

بعد، پس از قدری تأمل، بطرف خان رفته، دست‌ها را بهپاده باخان مصافحه نمودند، بعد، چند قدم عقب‌رفته، تشریفات دعا خاتمه پیدا کرد. خان بنای سئوالات را گذاشت، از قصد درویش پرسید و از صدمه صحرا و خطر تراکمه سؤال نمود. و امبری همرا مطابق، جواب گفت و از رنج راه و صدمات همرا شرح داد، بعد علاوه نمود: «امروز در این مجلس، دیدار جمال حضرت خان، همرا جبران نمود، و مرا از رنج و محنت راه راحت نمود، خان از مدت توقف درویش در شهر خیوه پرسید، درویش جواب داد: «قصد دارم اول آرامگاههای اولیاء الله را زیارت کند بعد اجازه گرفته مرخص شود، در باب خرج راه سؤال کرد و مبلغی بدرویش احسان نمود، جواب داد: «مادر اویش در باب مخارج خود هیچ وقت فکر نمیکنیم، این موضوع برای ما اهمیتی ندارد، انفس قدس معاش ما را همیشه میرسانند. من برای چهار تا پنج روز محتاج بخود نمی‌شوم، خداوند با علی حضرت خان عمر طبیعی یکصدویست سال کرامت فرماید.»

و امبری گوید: «خان بیست دو قا (بیست ایره) برای خرج راه من احسان نمود، من بعد آنکه داشتن پول برای درویش گناه است قبول نکردم، در عوض يك الاغ سفید که در این مافرت‌ها پاکش من باشد از خان قبول نمودم، بار دیگر در حق خان دعا نموده از حضور او خارج شده از میان جماعت و از دهام مردم گذشته با عجله بمنزل خود مراجعت نمودم، همینکه خود را در میان چهار دیوار لانه خود دیدم يك نفس راحت کشیده آسوده شدم.»

پس از این ملاقات و امبری در خیوه معروف گردید، همه میگفتند يك درویش حق دوست از استان بولی پای پیاده آمده مزار اولیاء اله را زیارت کند. و امبری گوید: «من دیگر آزاد بودم در تمام نواحی و اطراف خیوه بدون زحمت یا اینکه کسی معترض من

بشود رفت و آمد می‌کردم .

در شهر خیوه معروف شده بودم، روزی نبود که از طرف معروفین شهر بشام و ناهار دعوت نشوم، من نیز قبول می‌نمودم و با هم سفرهای خود بمنزل آنها میرفتم و در این مهمانیها بقدری پلو و غذاهای دیگر فراوان بود که من آرزو می‌کردم آن نانهای صحرا یار دیگر نصیب من گردد .

در اینجا باز وامبری اشاره بظلم و تعدی و وحشیگری تراکمه نموده گوید:
«رفتار تراکمه با اسراء فوق العاده ظالمانه است و تصرف این ممالک یابدست روس یا انگلیس يك سعادت بزرگی است.» و علاوه کرده میگوید: «بهتر است این قسمت هائیکه مربوط بموضوع هندوستان نیست و جزو سرحدات هندوستان محسوب نمیشود دولت انگلیس مانع نشود و بگذارند روسها آنجاها را تصرف کنند و شر این غارتگران را از سر مردم بی چاره کوتاه کنند.»

وامبری در خیوه مورد احترام تمام سکنه آن شهر واقع شده بود، هر وقت که در خارج از منزل خود پیدا میشد مردم پول و لباس و خوراکی زیاد یاو احسان می‌کردند .

میگوید: «من مواظب خود بودم که از کسی پول زیاد قبول نکنم و لباسها را هم بقراء قافلده خود میدادم .» وامبری دیگر مشخص شده بود، حال صاحب يك الاغ سفید بود و هر جا میرفت سواره بود، میگوید: «پول بقدر کافی برای من جمع شده بود و لباسهای متعدد پیدا کرده بودم و میتوانستم براحتی و آسودگی بمسافرت خود ادامه دهم .»
وامبری گوید: «بالاخره آن روز موعد رسید که میبایست از خیوه سفر کنم، يك روز دوشنبه بود که با همراهان خود راه افتادیم عدده زیادی از مردمانی که در خیوه بمن اخلاص پیدا کرده بودند دنبال ما راه افتادند و مقدار زیادی راه همراه آمدند تا اینکه از ما خدا حافظی کرده با چشم‌های گریان از ما جدا شدند و همینکه ما راه افتادیم آنها مدتها ایستاده دنبال ما نگاه می‌کردند و میگفتند کی خواهد شد یار دیگر این قبیل اشخاص مقدس دوباره بمملکت خیوه سفر کنند .»

از خیوه بدبخارا هشتروز راه است، در راه بواسطه کم آبی بوامبری خیلی سخت گذشته است، وامبری مدتها تمام در میان علماء بخارا توقف نمود، در این مدت در تمام مدارس و محله‌های معروف و مقدس سیاحت کرد هر جا میرفت مورد احترام مردم واقع

میشد با او مصافحه میکردند، او را میبوسیدند و باو احترام میکردند .

در این موقع وامبری بکعمامه بزرگه بسر نهاده و یکجلد قرآن حمایل انداخته بود خود را بهیککل بکسر مدقنس مللمان با تقوا در آورده بود و از هر جا که میگذشت مردم بانظر احترام باو نگاه میکردند و احترام فوق العاده آنها از این بابت بود که من از استانبول راه افتاده متحمل اینهمه محنت شده بزیارت قبر بهاء الدین به بخارا آمدم . وامبری گوید: «باینکه من در این موقع خود را بشکل یکمرد مقدس اسلامی در آورده بودم با این حال باز کسان امیر بخارا نسبت بمن سو عظن داشتند و تصور مینمودند شاید جاسوس اروپائی باشم + چندین بار مرا بمهمانی دعوت نمودند شاید باین وسیله مرا بشناسند . اما من با احتیاط تمام مواظب خود بودم ، و همیشه در این مجالس یک موضوع مذهبی پیش آورده در آن بحث مینمودم تا اینکه بر آنها یقین حاصل گردد که من مرد علمان میباشم ، پس از چندین امتحان بدها مرا آزاد گذاشته بودند .» وامبری گوید:

«من اطلاعات لازم را جمع آوری نمودم . با عده ای از حاجی ها که اهل سمرقند بودند همراه آنها به آن شهر رفتم .»

مسافرت وامبری تا سمرقند شش روز طول کشیده مینویسد :

«در همان روز که امیر مظفر الدین از فتح خوقند مراجعت مینمود من نیز در همان روز وارد سمرقند شدم.»

روز دیگر مظفر الدین وامبری را بحضور طلبیده در اینجا نیز مانند پیش آمد خیمه بوامبری سو عظن پیدا کردند که شاید جاسوس خارجی باشد . وامبری گوید :

«وقتیکه به حضور امیر رفتم امیر را دیدم روی مسندی قرار گرفته در اطرافش کتاب و نوشتجات زیادی بود . این شخص غیر از امیر خیمه مینمود . بعد از ادای سلام و دعا و ثنا و آمین گفتن امیر نیز کلمه آمین را بزبان جاری نمود و بدون اینکه اجازه جلوس دهد پیش رفتم نزد امیر با کمی فاصله قرار گرفتم ، معلوم بود که از این حرکت من امیر ناراضی نبود . من نیز در این موقع با قوت قلب می توانستم صحبت کنم و در این موقع ترس من بکلی زایل شده بود . در این بین امیر از من سؤال نمود :

(حاجی شنیدام از روم می آید و بجز زیارت قبر مولانا بهاءالدین ما آمداید . خلی غریب است که اینهمه راه را فقط برای این نیت میسوره آید .) من جواب دادم عجب نیست، من مدتها در این نیت بودم که بخارای شریف و سمرقند را دیدن کنم، بقول شیخ جلال الدین که میگوید (زائر زیارت این اماکن عوض پا باید بسرود) من قصد دیگری جز این و جهانگردی ندارم. امیر تعجب نموده گفت عجب با این پای لنگ چگونه جهانگردی میکنی؟ جواب دادم. فدایت گردم جدبیا عزم شما نیز با همین حال جهانگرد بودند (اشاره بامیر تیمور) و امبری گوید این جواب من بقدری امیر را پسند آمد که فوراً امر کرد يك مقدار پول سفید و يك دست لباس فاخر بمن بدهند .

پس از این ملاقات با امیر دوستان همسفر او اصرار داشتند که وامبری زودتر بهرات برود چون که راهها خطرناک میشود ممکن است با وصدمه وارد آید، مصاحبت شش ماهه بین وامبری و حضرات حاجی ها يك نوع محبت و یگانگی بین آنها ایجاد نموده بود، در هر حال ناچار بود از آنها جدا شود میگوید : در وقت جدا شدن از آنها حضرات مانند اطفال گریه میکردند من نیز مانند آنها اشک میریختم، در بیرون شهر از آنها جدا شدم، در وقت خدا حافظی دعا های آنها بدر قفراذ من شد، هر وقت بعقب سر خود نگاه میکردم آنها را میدیدم که بطرف من نگران هستند ، در این حال بودند تا از نظر هم دور افتادیم .

وامبری همراه يك قافله كوچك راه میپیمود و پس از پنج روز بسرحد افغانستان رسید ، این نقطه بدگرگی معروف بود ، در اینجا وامبری باطراف سفر کرد و بعضی نواحی را گردش نمود، بهزار شریف رفت، چهار روز در راه بود، در این محل جایی است که بعدها امیر شیرعلیخان نفس آخر را کشید و در همانجا مدفون شد.

قسمت های اخیر مسافرت وامبری برای دولت انگلیس خیلی مفید واقع شد، وامبری اول کسی بود که بعد از ورود سوف (۱) ترکستان ، افغانستان ، قسمت های هندوکش ، بلخ ، میمنه و آن نواحی را سیاحت نمود.

وامبری پس از شش هفته مسافرت در این نواحی فقیر و بی پول بهرات رسید و تازه سمنه بود که هرات بدست افغانها افتاده بود، وامبری علاقه میکند :

«درخونخواری و قساوت قلب، افغانها تالی ندارند، اینها فوق العاده ظالم و سفاک میباشند و مردم علناً آرزو میکردند هرات بدست انگلیسها افتد و سکنه هرات را از ظلم و تعدی افغانها نجات بدهد.»

برای اینکه واعبری بتواند از یعقوبخان والی هرات برای رفتن به مشهد خرجی رام بگیرد بدینناز میرود. واعبری گوید: این شاهزاده بعد هادر قضیه قتل مازور **کاواگناری**^(۱) مقصر شناخته شد و به هندوستان تبعید شد و حال ۱۶ ساله است و از جانب پدر خود امیر شیرعلی در هرات حکومت میکند، عادت یعقوبخان این است که صبحها مقابل پنجره روی صندلی بنشیند و نظامیهای افغانی را که در جلو عمارت او مشق میکنند تماشا کند، تعلیمات نظامی قشون افغانی بمراتب بهتر از تعلیمات نظامی قشون عثمانی است پس از تماشای نظامیان و مشق آنها داخل درون عمارت شدم، چون من یک نفر ملا اسحق نامی را همراه داشتم کسی از دخول من معافیت نکرد، باین دلیل بود که من یک عمده خیلی بزرگ بر سر داشتم و لباس من هم لباس زهد و تقوی بود. یعقوبخان روی صندلی نشسته بود و در اطراف و پشت سر او، وزیر و سایر صاحب منصبان ایستاده بودند، در مقابل امیر یک عدد توکران مخصوص و مهرباز صف کشیده و ایستاده بودند، بمحض ورود، بعاتدت درویشان، تواضع نموده و مستقیماً بطرفی که وزیر بود رفته و وزیر و امیرزاده بدون اجازه نشستم، این وضع و حرکت من یک خنده مختصری ایجاد نمود ولی من خود را بآن راه نردم مثلاً اینکه هیچ نفهمیدم، همینکه نشستم شروع نمودم با دست باهمه حضار تعارف کنم، در این حال امیرزاده با دقت تمام متوجه حرکت من بود و خوب کنجکوی میکرد، سایرین نیز متفکرانه باریشهای خود بازی میکردند، در این بین من تعارف دعای خود را تمام کرده و آمین گفته بودم، امیرزاده از روی صندلی نیم خیز کرده رو بمن نموده گفت حاجی والله و بالله شما انگلیسی هستید، همینکه این کلمات را اداء کرد از روی صندلی برخاسته مقابل من نشست و گفت حاجی قربانت بگو بمن آیا شما انگلیسی نیستید که باین لباس در آمدناید؟»

(1) Sir I. Cavagnari

(کاواگناری وزیر مختار مقیم کابل بود که پس از عزل و مرگ امیر شیرعلی بکابل رفت و طولی نکشید که افغانها او را کشتند شرح آن بیاید.)

وامبری گوید :

هرگاه ترس از خونخواری و بدرفتاری افغانها را در دل نداشتم این طفل ساده لوح را از اشتباه بیرون می‌آوردم ولی ترس درونی من مانع از آن بود که من جواب راست و درست یار بدهم، با آرامی و ملایمت در جواب این حدیث را منداگرشدم (هرگاه بیک کافر مسلمان سوغتن پیدا کرده او را کافر فرض کنند هر آینه خود آنها کافر هستند). این حدیث من امیرزاده را سر جای خود نشاند و از من عذر خواهی نمود بعدگفت من هرگز يك نفر حاجی بخارائی را بشکل و صورت تو ندیده‌ام، من گفتم بخارائی نیستم من از اهل استانبول هستم و این پاسپورت معرف من است. توجه بیاسپورت من همرا از اشتباه بیرون آورد و در ضمن از پسر عموی او پسر محمد اکبر خان و نوه دوست محمد خان که در سال ۱۸۶۱ باستانبول آمده بود و سلطان عثمانی از او پذیرائی کرد صحبت نمودم، بعد مقداری پول نقره بمن داده و مرا مرخص نمود و سفارش کرد هر چند روزی که در هرات متوقف هستم رفته‌از او دیدن کنم.

عده‌ای از افغانها و ایرانیهای مقیم هرات نزد من آمدند سعی داشتند بدانند من کی هستم و چه کاره‌ام، پیش خودشان یقین داشتند که من انگلیسی هستم و تصور میکردند من نیز از امثال پاتنجر^(۱) هستم، این شخص در سال ۱۸۳۶ بعنوان تاجر اسب در لباس سید هندی وارد هرات شد بعد معلوم شد چه کاره هست و حتم داشتند من نیز هزارها پول طلا همراه دارم و از جانب انگلیسها بهرات آمده‌ام.

وامبری در ۱۵ نوامبر ۱۸۶۳ با اتفاق يك قافله بزرگ که قریب دو هزار نفر بودند و اغلب آنها برای زیارت قبر **امام رضا** امام هشتم شیعه‌ها اعزام مشهد بودند اونیز با همان لباس فقر و درویشی همراه آنها به مشهد آمد. بعضی ورود به مشهد ترس و وحشت افرو ریخت و حاضر بود خود را با روپائی بودن معرفی کند.

وامبری نیم ساعت بعد از ورود خود به مشهد بدیدن کلنل دالماج^(۲) می‌رود، و قیقه

(۱) پاتنجر معروف که در هرات ده‌ساده در مقابل قشون محمد شاه مقاومت نمود یکی از صاحب‌نصیبان نظامی دولت انگلیس بود که باسم تاجر اسب در لباس سید عطوی بهرات وارد شده بود.

(۲) داستان او قبلا گذشت به صفحه ۷۶۵ جلد دوم مراجعه شود.

باو خبر میدهند يك درویش از بخارا آمده میخواید او را ملاقات كنند تعجب میکند و مدتی بواگیری مینگریست تا او را بشناسد، و امیری گوید: «تا خود را معرفی نمودم مرا در آغوش کشید و اشك از چشم های او سرازیر شد، فوراً خانه خود را در اختیار من گذاشت محبت فوق العاده در حق من بجای آورد، من يك ماه در منزل او بودم، این شخص در پیش فرمانفرمای خراسان مقام عالی دارد و طرف توجه است. همینکه از کسالت راه آسودم عازم طهران شدم.»

و امیری مدت يك ماه در طهران مهمان وزیر مختار عثمانی بود و در مدت اقامت در طهران و امیری در اروپا بواسطه این مسافرت شهرت بزرگی پیدا کرد و در دنیا معروف گردید، و امیری در ۲۸ مارس ۱۸۶۴ از طهران حرکت کرد و روسها از او تقاضا کردند اطلاعات خود را در اختیار آن دولت بگذارند، هر گاه و امیری قبول نموده بود پاداش خوبی باو داده بودند در ضمن هم قلم يك چنین نویسنده معروف بنفع روسها بکار میآورد، ولی و امیری این پیشنهاد را قبول ننمود چونکه او بطرف انگلیسها متمایل بود، بنابراین عوض بطرز بورخ بلندن رفت و در آنجا پذیرائی شایانی از او بعمل آمد، بالردیال مر استون ملاقات نمود و در مراجعت داخل او نیورسیته بود ایست شده منته استادی السنه شرقی قبول شد، در این تاریخ و امیری دوازده زبان میدانست، و امیری در سال ۱۹۱۳ در گذشت.

ما روین در کتاب فوق الذکر می نویسد :

«بعد از مراجعت و امیری تا هشت سال کسی دیگر از سیاحان قدم در این نواحی نگذاشت و در این مدت روسها در این قسمت ها با نهایت جدیت مشغول پیشرفت بودند و نقشه خود را اجرا میکردند و هیچ يك از مقامات رسمی آنها گوش با اعتراضات دولت انگلیس نمیداد زیرا فریادشان زیاد، بر حرفی از حد بیرون ولی، عملیات آنها فوق العاده اندك و ناقابل بود.»

این بود احوال و اوضاع طرفین، ولی پیش آمدها و اتفاقات مجبور میکرد که بعد از و امیری يك شخص دیگری نیز باین نواحی فرستاده شود بنابراین **کاپیتان مارش (۱)**

که جزو سواره نظام هیجدهم بنکال بود برای این مأموریت انتخاب شد، این صاحب منصب مجرب در سال ۱۸۷۲ از بندر انزلی سواره از راه طهران، مشهد، قندهار به یعقوب آباد واقع در کنار رود سند رفت، این خط طویل را طی نمود. کاپیتان مارش در اول سپتامبر ۱۸۷۲ در بندر پاتی کنار دریای سیاه پیاده شده بچشم خود مشاهده میکرد که روسها مشغول ساختن راه آهن تفلیس بودند که اخیراً تا بادکوبه در ساحل بحر خزر منتهی شده است. کاپیتان مذکور در حین عبور از قفقاز چنین مینویسد:

«هنگامیکه روسها قفقاز را میخواستند تصرف کنند سیاستون انگلیس سیاست عدم دخالت را تعقیب مینمودند. برای اینکه تصرف قفقاز برای روسها يك زحمت فوق العاده و مخارج هنگفت و گرفتارهای زیاد تولید خواهد نمود، حال این مملکت زرخیز نصیب روسها شده، تمام اطراف و نواحی آنرا باراه آهن بهم مربوط نموده اند و راه تجارت و مسافرت برای همه کس باز است، عوض اینکه این مملکت اسباب زحمت برای روسها باشد امروز يك مرکز مهم نفت و يك محل مناسب برای روسها که در آن جاها برای خود مسکن اختیار کنند فراهم شده است و يك ترقیات فوق العاده منظم از هر حیث مشهود میشود.»

کاپیتان مارش پس از مطالعه دقیقی در قفقاز از بادکوبه با کشتی به آشوراده مرفته است، در آنجا دیده بود که توسط کشتی های زیاد اسباب و وسایل جنگ برای بندر چکشلر و کراسنودسک فرستاده میشود که برای حمله به خیره در آنجا حاضر داشته باشند مارش گوید: «روسیها در سال ۱۸۴۱ آشوراده را ضبط کردند. در سال ۱۸۶۹ استولیتوف^(۱)

که بعدها بواسطه مسافرت خود بکابل معروف گردید کراسنودسک را که بین الکساندر و سک^(۲) و آشوراده واقع است تصرف نمود و با این اقدام تمام قسمت های سواحل شرقی بحر خزر نصیب روسها گردید.

مقصود روسها از تصرف آشوراده این بود که از راه استرآباد، مشهد، هرات و قندهار خودشانرا بپندیرسانند، اعتراضات سخت دولتین ایران و انگلیس از تجاوزات روسها در این قسمت ها تا حدی جلوگیری نمود، روسها مأیوس شده راه خودشان را برگردانده متوجه طرف قزل آروات شدند، هنگامیکه کاپیتان مارش در کنار آشوراده در کشتی بوده صاحب منصبان روسی در آن کشتی رفت و آمد نموده در میان تعارفات شراب

(1) Stolietaff

(2) Alexandrovsk

وسپکار اظهار مینمودند که پشروزی هندوستان را از دست انگلیسها خواهند گرفت چونکه این مسئله در آسیا جزو اعمال سیاسی روسها میباشد .

کایتان مارش از آشوراده از طرف کنار ساحلی ایران با تزلزل آمده و از آنجا در ۲۰ سپتامبر حرکت نموده از راه قزوین بطهران رسید ، مارش در طهران ملتفت شد که سفارت انگلیس هیچ اطلاعی از اوضاع مشهد و هرات ندارد ، در صورتیکه يك اعتبار کافی برای این قبیل مسائل در دست عمال سفارتخانه میباشد ، در طهران مارش هیچ توانست اطلاعات کافی از وضع راه طهران بمشهد از سفارت انگلیس تحصیل کند ، علاوه بر این عمال سفارت سعی میکردند که انور قن او بمشهد جلوگیری کنند. مینویسد :

«در این تاریخ یعنی در سال ۱۸۷۲ سفارت انگلیس هیچ نفوذی در شاه نداشت و شهریار ایران داشت از دایره نفوذ ما خارج میشد و همین طور هم شد که بمرور شاه بکلی از تحت نفوذ ما خارج گردید .»

ماروین گوید : «خوش بختانه کایتان مارش از آن اشخاصی نبود که از این نوع موانع بترسد بنابراین لوازم سفر خود را تهیه نموده در ۱۷ اکتبر از طهران حرکت نمود در حالیکه نوکر او از عقب فریاد میزد خبردار بیا و با این ترتیب از طهران خارج شد و راه خراسان پیش گرفت .»

مارش نامشهد با اسب چا پاری این راه را طی نمود ، در مشهد لباس اروپائی خود را بلباس ایرانی تبدیل نموده با اسب ترکمان خود که تازه تهیه نموده بود ۹۰۰ میل باقی مانده راه خود را منزل بمنزل طی نمود .

کایتان مارش چند روزی در مشهد توقف کرد بعد حاکم مشهد چهل نفر سوار همراه او نموده تا سرحد افغانستان فرستاد و در ۱۹ نوامبر بهرات رسید و یعقوبخان پذیرائی خوبی در حق او معمول داشت ، منزل جداگانه ، مستحفظ و تمام اسباب راحتی را برای او فراهم نمود و مارش دیگر با لباس نظامی خود میتواند در تمام شهر هرات گردش کند .

مارش از هرات عازم قندهار شد ، در همه جا از او پذیرائی مینمودند. چیزیکه انجام نگرفت این بود که امیر شیر علی خان اجازه نداد کایتان مارش بکابل برود چونکه

امیر کابل مایل نبود کسی از اروپائیاها وارد پای تخت او بشود .

مارش مجبور بود از راه کوئتا^(۱) و تنگه بولان به هندوستان برود در این تاریخ هنوز کوئتا به تصرف دولت انگلیس در نیامده بود و جزو تصرفات خان کلالت حساب میشد و قشون خان کلالت در آنجا ساخلو بودند و آنجا را حفاظت میکردند .
 ماروین گوید :

« اگر چه مسافرت کاپیتان مارش به تحقیقات جغرافیائی چیزی علاوه نمود ولی اطلاعاتی که مربوط بمسائل نظامی و سیاسی بود فوق العاده مهم و قابل توجه بودند ، این اطلاعات مخصوصاً هنگامیکه قشون انگلیس عازم افغانستان بود خیلی مفید واقع شد و بدر آنجا خورده . »

ماروین در همان کتاب در فصل سوم مینویسد :

کاپیتان مارش در آن مسافرت خود از عملیات روسها و تجهیزات آنها چیزی مشاهده نکرده بود، در همان اوقات يك اضطراب فوق العاده ای در انگلستان در این باب پیدا شده بود، چونکه روسها برای تصرف خبوه اقدامات جدی مینمودند و يك ستون قشون نیرومند روسها در تحت فرماندهی جنرال مارکوزوف^(۲) در اطراف استرآباد با تراکمه آن نواحی مشغول جنگ بودند، این نقطه استرآباد از زمان ناپلئون باین طرف يك مرکز مهم نظامی برای حمله هندوستان شناخته شده است و برای انگلیسها این مسئله اهمیت پیدا کرده بود و هیچ اطلاعی هم از آن نواحی نداشتند، مخصوصاً در اطراف رود اترک و در ایالت خراسان نیز نماینده حساسی نداشتند که اطلاعات لازم را بدهد و در این اواخر معروف شده بود که دولت روس دولت ایران را مجبور ساخته است قبول نماید از اینکه رود اترک سرحد دولتین ایران و روس باشد ، از آنجائییکه منبع رود اترک از نواحی مرو جریان دارد و صد روسها این بود که در امتداد آن رود قلاع نظامی ساخته رشته آن قلاع را تا خود مرو امتداد دهند و بهرور نفوز شانرا توسعه داده تا اینکه جنرال کافمن بقزاقان خود آخرین فرمانرا بدهد هر آنرا که دروازه هندوستان شناخته شده است تصرف کنند، عدم اطلاع دولت انگلیس از وضع جغرافیائی این نواحی، این دیگر تفسیر روسها نبود ،

البته اینکه جزو وظیفه آنها بشمار نمیرفت که بنولت انگلیس اطلاع دهند روسها در سواحل شرقی بحر خزر مشغول چه اقداماتی هستند و چه میخواستند انجام دهند.^۱

ماروین مینوسد :

«در آن تاریخ نه وزارت امور خارجه انگلستان و نه وزارت جنگ آن هیچکدام اطلاعات صحیحی نداشتند ، دولت انگلیس يك سفارتخانه در طهران داشت و سالی هزار لیره برای نگاهداری آن خرج میشد . در خراسان يك نفر عباسخان نامی بعنوان نمایندگی دولت انگلیس در شهر مشهد مقیم بود ، اینها هرگز نمیتوانستند اطلاعاتیکه لازم بود بنولت انگلیس بدهند ، هرگاه این مخارج که برای سفارت انگلیس در طهران خرج میشود برای مخارج يك عیبه قونسول که از استرآباد تا خواف مقیم باشند تعیین میکردید ، امروزه بواسطه عدم اطلاع گرفتار این همه ترس و وحشت نمیشدیم . این قنسولها نمیتوانستند اعمال و حرکات روسها را در این نواحی کاملا بمآ اطلاع بدهند آن وقت ما از روی اطلاع دقیق میدانستیم چه سیاستی را در افغانستان تعقیب کنیم و لازم نبود کلنل بیگر^(۱) و سایر صاحب منصبان را مأمور تحقیقات در این ممالک بکنیم ، لیکن برای بدست آوردن اطلاعات صحیح مجبور بودیم اشخاص مطلع و مجرب دیگری بآن نواحی مأمور کنیم .»

تقریباً يك ماه بود که قشون روس بطرف خیوه حرکت نموده بود که کلنل بیگر در ۲۰ آوریل ۱۸۷۳ از لندن حرکت کرد ، همراه این صاحب منصب ارشد و صاحب منصب دیگر بودند ، یکی کاپیتان کلایتون^(۲) دیگر لیوتنانت گیل^(۳) و این سه نفر صاحب منصب قریب سه هزار و پانجاه تن اسباب سفر همراه داشتند و مأموریت داشتند يك نقشه صحیحی برای آن اطراف تهیه کنند.

این سه صاحب منصب از راه وین ، دانوب و دریای سیاه یا استانبول و از آنجا ، به پاتی و به تقلیس رسیدند ، چون سفارش نامه مخصوص برای برادر امپراتور روس داشتند در تقلیس چندی توقف کردند ، مگر اندوگ لطف مخصوصی درباره آنها مبدول داشت ، چون سوءظن و بدشمنی در بین نبود گرانندگ حکم کرد تمام اطلاعات و نقشهها ، آنچه که در ارکان حرب تقاضا

(1) Colonel V. Baker (2) Captain Clayton (3) Gill

راجع بممالک آسیای مرکزی وجود داشت همدا در اختیار صاحب‌منصبان انگلیس گذاشتند، حتی از نقشه‌های سری وزارت جنگ روسیه نیز از هر کدام يك نسخه بحضرات داده شد .

صاحب‌منصبان انگلیس از تقطیس بیاد کوبه و از آنجا به آشوراده رفتند، در آنجا نیز روسها چیزی از ایشان مخفی نداشتند حتی آنها را هدایت کردند بدچکشر نیز بروند که آنجا راهم تماشا کنند ، این محل اخیر بمدها در سال ۱۸۷۹ مرکز عملیات نظامی جنرال لازاروف^(۱) واقع گردید که علیه تراکمه تکه اقدام می‌شد .

قبلا در جراید انگلیس خبرهای عجیب و غریب راجع بدچکشر منتشر شده بود که روسها در آنجا استحکامات مهم نظامی ساخته‌اند ، حضرات صاحب‌منصبان انگلیس با چشم‌های خودشان معاینه کردند که در آنجاها استحکاماتی وجود ندارد، فقط چند اطاق محقر بیش نیست ، حتی يك سالدات روس نیز در آنجاها وجود ندارد و معلوم گردید که تمام آن هیاهو و غوغا در جراید انگلیس بی ربط و خالی از حقیقت بود .

کنل بیکر در اینجا لازم دید که بکنفر از اعضاء سفارت انگلیس در تهران در استرآباد همیشه مقیم باشد تا بتواند عمال دولت ایران را از دسایس و بول روسها حفظ کند .

مقارن ورود شاه بلندن، کنل بیکر نیز بتهران رسید ، پس از چند روز توقف دو مرتبه بشاهرود و از آنجا بمشهدرفت و خیال داشت از مشهد بهرات برود و از آنجا در امتداد رود مرغاب خود را بمر و برساند و این عزم خود را به امیر بمقوجخان که والی هرات بود اطلاع داد ، در جواب ، امیر مزبور نوشت که حکومت هندوستان ورود صاحب‌منصبان انگلیس را بافغانستان غمگن نمودماست و این مسئله اسباب تأسفک کنل شده فسخ عزیمت نمود، بعد با والی خراسان مذاکره کرد که بسرخس برود والی صلاح ندانست ، کنل ناچار شمعازم کلات نادری شد .

کنل بیکر در کلات اطلاعات خوبی بدست آورد، اول قشون ساخلوئی ایرانرا در آنجا شرح میدهد و بعد آنهارا بین ۷۰۰ الی ۸۰۰ نفر مینویسد و در آن نواحی و اطراف

(1) General Lazareff.

خوب تفتیش نموده است که بعدها آن اطلاعات برای دولت انگلیس خیلی مفید واقع شد.

راجع بروسها بعد از تعیین عدوهای آنها مینویسد :

«از این راه روسها بسهولة میتوانند بپند بروند، از عشق آباد بهرات، از هرات

بفتندهار، از فتندهار به هند، رقتن روسها از این راه برای آنها هیچ اشکالی ندارد.»

کنل بیکر از کلات بخوبی میتوانست سرخس و تا ۶۰ میل راه را که بطرف جنوب

شرقی است تماشا کند.

بیکر از آنجا به بندر جزر رفته **الله یار خان** پذیرائی خوبی از او نمود توسط او

مکتوبی به **خورشید خان** حاکم مرو نوشت و از او اجازه خواست کنل بیکر بمرو برود ،

تاجواب این مکتوب برسد هر روز با الله یار خان بشکار مشغول بود و باینوسیله تا

عشق آباد و اطراف آنرا معاینه کرد. (در اینجا صاحب منصب انگلیسی تعریف زیاد از خاک

حاصلخیز آن میکند .)

بیکر مینویسد :

«بعد از معاینه این قسمت ها بر من معلوم گردید که نقشه های جغرافیائی که من

همراه دارم تمام غلط است و میباید آنها را کنار گذاشت در صورتیکه قبلاً با آنها اهمیت

زیاد داده میشد.»

در این بین جواب **خورشید خان** رسید، نوشته بود چون نمیتواند حفظ او را بعهده

بگیرد لذا رقتن او را بمرو صلاح نمی بیند . در این هنگام روسها خیوه را متصرف

شدند، تراکمه تکه و مرو در تحت نظر **خورشید خان** داشتند يك قلعه محکم میساختند

چونکه حمله روسها را بمرو حتمی میدانستند ، هر گاه دولت انگلیس از بیکر حمایت

می نمود **خورشید خان** حاضر بود صاحب منصب انگلیس را بکمک خود بطلبد، چون این

عمل انجام نشد بیکر ناچار بمراجعت شد و در این ضمن نقاط فوجیان، شیروان، بجنورد

و سایر نواحی نزدیک را که در نزدیکی های سرحد روس بود موفق شد نقشه برداری کند.»

بیکر حکایت میکند : هر جا که من وارد میشدم مردم از حکومت ایران شکایت

داشتند و ترسناک بودند مبادا روسها آنجاها را متصرف شوند و مایل بودند تمام آنها در تحت

حمایت دولت انگلیس درآیند.

بیکر سرچشمه روداترا نیز تحقیق نموده بعد بشاهرود آمد و از آنجا بطهران رفت، بعد از راه روسیه در اواخر ماه دسامبر ۱۸۷۳ به پترزبورغ رسید، در مراجعت به لندن، بیکر کتاب خود را موسوم به «تیرگیها در شرق»^(۱) منتشر نمود، در این کتاب اطلاعات درجه اول را راجع بمسائل نظامی در خصوص ممالک آسیای مرکزی جمع آوری نموده است.

کنل بیکر اولین کسی بود که خطر حمله روسها را از طریق آخال بهرات و بعد به هندوستان متذکر شد و از آن تاریخ چشم انگلیسها بازگشت و مواظب حرکات و اقدامات روسها در ممالک آسیای مرکزی شدند.

مازین در کتاب فوق الذکر مینویسد:

«در سال ۱۸۷۳ موقعیکه سمتون قشون روسی بطرف خیوه شروع به حمله نموده بود، در انگلستان يك هيچان فوق العاده برپا شد، و عنوان هم این بود که روسها بعد از خاتمه خیوه بمر و از آنجا بطرف هرات حرکت خواهند نمود، اگر بخود هرات نروند در نزدیکی های آن مسکن خواهند گرفت. در این هنگام بود که ما گناهان^(۲) مخبر روزنامه نیویورک هرالد با تفاق مستر شوپلر^(۳) منشی اول سفارت آمریکا در پترزبورغ خودشانرا به خیوه رسانیدند، مقصود مستر شوپلر این بود که يك تحقیقات کاملی از اوضاع ممالک آسیای مرکزی بعمل آورد. این دو نفر امریکائی از پترزبورغ حرکت نموده خیال داشتند که باستون قشون روس که عازم آن نواحی بودند همراه باشند، و تئیکه به نقطه کزالا^(۴) رسیدند، دانستند باقشون فوق الذکر سبصحیل فاصله دارند و این مقدار راه را هم باید از میان سحرای خشك عبور کنند تا اینکه بآن قشون برسند، هر

(1) Clouds in the East ' travels and adventures and the Perso-turkoman frontiers. (By v. Baker 1876)

(2) Man Gahon

(3) Eugene Sc uylar notes of a journey in Russian Turkestan Khokand Bukhara and kuldja 2 volumes London 1879) (4) Kazala. بندری است در ساحل دریای اورال.

دو حاضر شدند این خطر را متحمل شوند ولی فرمانده نظامی کلاً مانع از حرکت آنها شد و عتوان کرد باید از جنرال کافمن اجازه تحصیل کنند .

ماکماهون و شوپلر هر دو تصمیم گرفتند به تاشکند بروند ، در آنجا ماکماهون از شوپلر جدا شده تنها بوسیله قایق در ۳۰ آوریل ۱۸۷۳ براه افتاد ، با هزار زحمت که از شرح آنها میگذرم خود را بمیدان جنگ رسانید ، وقتی رسید که قشون خیوشکست خورده فرار میگردند و فرمانده قشون روس از شکست دشمن شاد و خرم بود و ماکماهون را به ناهار دعوت میکنند . بعد از صرف ناهار بدیدن جنرال کافمن میرود ، جنرال مهربانی فوق العاده در حق او میکند و میگوید تو یک جوان رشید هستی که این همه زحمت را برای رسیدن بقشون روس متحمل شده ای .

ماکماهون گوید :

« من در تمام اردو گردش می کردم همه کس نسبت بمن مهربان بود و همه مایل بودند من سرفره آنها غذا بخورم . »

مخبر روزنامه هراالد قبل از قشون روس بخیه رسید . بعد قشون شروع بحمله نمود ، در نهم ماه جون ۱۸۷۳ خان خیه تسلیم شد ولی تراکمه هنوز جنگ را ادامه می دادند ، روز دیگر کنتل اسکوبلوف (۱) و کنت شووالف (۲) با هزار نفر بندروازه شهر حمله نموده داخل شهر شدند و عمارت خان خیه را تصرف کردند . ماکماهون شرح مذاکرات صلح جنرال کافمن را با خان خیه شرح میدهد ، ماکماهون پنج هفته در خیه توقف نمود . در این هنگام روسها مشغول بودند و سابل حمله به تراکمه میوت را فراهم آوردند ، این موضوع بعدها اهمیت پیدا نمود و شرح آنرا شوپلر منشی اول سفارت امریک در پترزبورغ در سال ۱۸۷۶ بطبع رسانید و در سال ۱۸۷۹ این استان بهتر گفته شد که چگونه جنرال لوماکین (۳) در دنگل تپه مردوزن و بیچه هر چه بود همرا از دم شمشیر گذرانید .

(1) Skobeleff

(2) Count Schouvalff

(3) General Lomakin